دوفصلنامه علمی ـ تخصصی انجمن فقه سیاسی
سال دهم / شماره ۱۲ پاییز و زمستان ۱۴۰۱

Two quaterly scientific- specified political islamic jurisprudence association
Year **10**, No **12**, Autumn and Winter **2022-23**

جنگ ابتدایی و دفاعی از نگاه فقه سیاسی

□ سید محمد علی موسوی *

چکیده

بخشی از فقه سیاسی برآمده از قرآن و سنت، به جنگ و صلح اختصاص دارد. سلفی‌ها جنگ را یورش آغازین دانسته نه دفاعی و میانه روان اهل سنت به هر دو جنگ باور دارند اما سنجش کل آیه‌های جنگ در قرآن ما را به جنگ دفاعی می‌رساند نه یورش ابتدایی. مطالعه تفسیرهای آیات قتال اصل نگهداشت خون را از انسان‌ها می‌طلبد و آنگاه جنگ‌های نامشروع را می‌کاود و سپس جنگ‌های دفاعی را بر می‌شمارد. وقتی مدینه و جاهای دیگر با قرآن فتح شده و کافران نخست آغازگر جنگ بوده اند، نمی‌توان اسلام را آغازگر جنگ و دین خون ریزی شمرد، بر خلاف پندار برخی کم سوادان. نگاه یک جانبه به دو یا چند آیه‌های قتال هرگز نمی‌تواند مقصود شارع را از تمام آیه‌های قتال باز گوید. آنانکه آیه سیف را ناسخ صد و سیزده یا صد و بیست و هفت آیه می‌دانند، صلح، تجارت، وفای به پیمان و صدها ارزش انسانی و اخلاقی و سیاسی و اجتماعی دیگر قرآنی را باید نادیده گیرند و نا گفته تحریف نقیصه قرآن را بپذیرند.

کلید واژگان: قرآن، عصمت خون، جنگ، یورش، دفاع، آیه سیف، نسخ.

---

* دانش آموخته سطح چهار، جامعة المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیة

مقدمه

پیام آور خدای بلندمرتبه، برای خون ریزی بر انگیخته نشد که برای بیان حقایق داده‌های وحیانی و کامل کردن خوی نیک آمده بود. مطالعه تاریخ اسلام و سنجش کل آیه‌های قتال در کنارهم با روایت‌های معتبر ما را به این حقیقت می‌رساند که جنگ‌های پیامبر ص، برپایه آیه‌های قرآن کریم، همگی دفاعی بوده اند و نه تهاجمی.

برای همین اصل اولیه در جنگ، حرمت خون ریزی و نگهداشت جان و مال و آبروی انسان برپایه کرامت ذاتی، آزادی و برابری بشریت قرار دارد. آنگاه جنگ با گروه‌های فراوان را پروردگار حرام می‌داند. همین طور جنگ‌های دفاعی نیز هر کدام مشروعیت و قلمرو خاص خود را دارند. تمام آیه‌های قتال برپایه برداشت مفسران گذشته و امروزی تفسیر و تحلیل شده است.

برخی کم سوادان با چنگ زدن به چند آیه ای دفاعی گسسته از دیگر آیه‌های حرمت جنگ و آیه‌های حرمت خون ریزی، اسلام را دین خون ریزی می‌دانند. اما مطالعه ژرف این نوشته چنین پنداری را به روشنی می‌درد.

سلفی‌ها با چنگ زدن به آیه ای سیف، بیش از صد و بیست و هفت آیه ی قرآن کریم را نسخ شده می‌دانند که این برداشت، تمام آیه‌های دارای بار ارزشی و انسانی و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی را از کار می‌اندازند و در عمل ناگفته به تحریف کم شدن قرآن می‌انجامد چه سلفی‌ها بپذیرند یا نه. وقتی یک آیه حکم صد و سیزده یا صد و بیست و هفت آیه ای مربوط به کافران را بردارد غیر از لفظ چه باقی می‌ماند؟ در آن صورت غیر از جنگ، هیچ مسلمانی می‌تواند با کافران زندگی کند؟ رابطه تجاری داشته باشد؟ پیوند سیاسی برقرار کند؟

پس حل دقیق مسأله می‌طلبد که ما تمام آیه‌های قتال را در کنار همدیگر تفسیر کنیم و حکم هر کدام را با شأن نزول و مذاق و مقاصد شریعت بازگوییم.

الف - اصول اولیه کشتن انسان

۱/ اصل حرمت خون ریزی بشر

حکم اصل اولی قرآنی، نگهداشت خون و مال تمام انسانهاست قطع نظر از دین و مذهب و زبان و فرهنگ و خاک و خون. پس هر کس انسانی را بکشد، غیر از قصاص و یا فساد کنندگان روی زمین، چنان است که همه مردم را کشته باشد و هر کس انسانی را از مرگ برهاند، گویی تمام مردمان را زندگی بخشیده است.

مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً وَ مَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً. (مائده: ۳۲)

یک - وجوب حفظ نفس انسان

این آیه اولاً، کشتار هر انسانی را با تعبیر نفس حرام می‌داند؛ مسلمان باشد یاکافر یا مشرک، چه مخالف باورها و برداشت‌های ما باشد یا موافق، یهودی باشد یا نصرانی، به انگلیسی سخن بگوید یا به چینی از آمریکا آمده باشد یا از آفریقا، هیچ تفاوتی نمی‌کند، ذات کشتن فزیکی، روانی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بشر حرمت دارد و انسان بماهو انسان کرامت ذاتی.

ثانیاً، خون انسان برترین، مهمترین و مقدس ترین چیزها نزد خداست که پروردگار از دیگران نگهداشت آن را به هر شکل ممکن و با این تعبیر باریک و دقیق و دو سویه می‌خواهد:

۱/ هرگز با گلوله یا ابزارهای بیولوژیک یا برنامه ریزی و خبرچینی و ... مخالف دینی، مذهبی، اقتصادی، سیاسی، علمی، هنری و نظامی‌تان را نکشید؛ چون کشتن یک نفر به پیمانه کشتن تمام بشریت است.

۲/ با تمام توان و با هر ابزاری بکوشید، آدم نزدیک به مردن را نجات دهید؛ چون زنده کردن یک نفر به پیمانه زنده کردن تمام بشریت است.

ثالثاً، با آنکه پروردگار اصل کشتار را روا نمی‌داند، دو نوع کشتن را در جامعه بشری ناگزیر

می‌داند.

یکی قصاص قاتل؛ تا جامعه در آرامش زندگی کند و کسی عزم کشتن دیگران نکند و راه خون ریزی میان انسان‌ها بسته شود.

دوم، کشتن مفسدان روی زمین مانند کفار حربی، دزدان و دهشت افگنان، نابودکنندگان زمین و درختان.

رابعاً، قرآن اصل زندگی و زنده ماندن را همان قدر مشترک و مساوی میان تمام انسان‌های روی زمین می‌داند. برای همین از بین برنده‌ی یک زندگی را چه با واسطه یا بی واسطه، به منزله از بین برنده‌ی تمام زندگی‌ها می‌شمارد؛ زیرا همگان از این حق برخوردارند و فرقی بین یک شخص و همگان وجود ندارد. یک شخص همان زندگی را دارد که یک جمع، پس وقتی زندگی را از یک انسان بگیریم در واقع زندگی را از نوع و جمع گرفته‌ایم.

خامساً، اگر آن یک فرد کشته شده، زنده می‌ماند نسل‌های فراوانی از خود برجای می‌گذاشت پس این کشنده، در واقع حق زندگی را با کشتن یک فرد از نسل‌های آینده او گرفته است و نزد خداوند باید پاسخ گوی تمام نسل‌های فرضی او باشد.

سادساً، اگر آن شخص کشته شده، زنده می‌بود دو کار دیگر انجام می‌داد که قاتل باید هزینه‌اش را بپردازد:

۱/ از گناهان خود توبه می‌کرد و با اراده، خرد و فطرت پاک نزد خدا می‌رفت؛ حال که قاتل او را کشته تمام گناهانش را به گردن گرفته و تمام خوبی‌هایش را به او بخشیده است. (تبدیل اعمال)

۲/ به کارهای نیک می‌پرداخت و با خدا عشق می‌کرد و به کمال‌های برین انسانی دست می‌یافت؛ حال که قاتل خون او را ریخته باید به پست ترین درکه‌ی دوزخ برود و برترین کمال‌های دست یافتنی‌اش را به مقتول دهد. (رسیدن به کمال)

سابعاً، کیفر قتل عمد، خود قتل، خشم خداوند، شکنجه بزرگ وجدانی در این دنیا و جهنم همیشگی در آن دنیاست.

وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِيماً. (نساء: ۹۳)

ثامناً، قتل حقیقت واحد و حالت شدت و ضعف دارد. برترین مرحله آن خون ریزی است و مراتب دیگر، قتل دینی، مذهبی، علمی، هنری، فرهنگی، اقتصادی و خانوادگی و روحی را هم در بر می‌گیرد. چنانکه زنده کردن هم دارای مراتب است و به نمونه‌های یاد شده زنده کردن گفته می‌شود.

تاسعاً، قصاص در جامعه باید فرآیند خاص خود را طی کند و هیچ کسی نمی‌تواند در حضور مردم یا پنهانی دیگری را به ادعای قصاص بکشد. اعدام و قصاص از کانال قوه قضاییه و دادگاه معتبر با شرایط ویژه پذیرفتنی است و در غیر آن هرج و مرج صورت می‌گیرد که خود نمونه مفسدان روی زمین به شمار می‌رود.

عاشراً، مفسد بودن فرد یا گروه باید با ادله شرعی، نقلی و عرفی ثابت گردد آنگاه قوه قضاییه صالح اجرایش را به عهده گیرد نه هر شخصی، چون در این صورت، هرج و مرج پدید می‌آید و زندگی را مختل می‌کند.

خاتماً، فقیهان مسلمان از تمامی مذهب‌های پنج گانه، امان، صلح، تجارت و همزیستی و همسایگی در کشور مسلمان را یکی از دلیل‌های شرعی برای نگهداشت جان و مال غیر مسلمان می‌دانند. برای همین خون تمام کافران، مشرکان و بی دینان برپایه گزاره‌های یاد شده معصوم است و هیچ کس حق ندارد خون آنان را بریزد. (عصمه الدم و المال فی الفقه الاسلامی، ۱۰۵ تا ۱۴۸)

دو - نگهداشت خون در برداشت مفسران

طبری، برترین تأویل آیه را همان نگهداشت ذات نفس انسانی می‌داند؛ چون هیچ چیزی آسیب زننده تر و ضرر رساننده تر از خون ریزی تمام جان‌ها نیست و همین طور هیچ چیزی سودمندتر از زنده کردن تمام جان‌ها در زندگی دنیا. پس تندرستی تمام جان‌ها از نگهداشت یک جان پدید می‌اید، برای آنکه اگر یک نفس زنده ماند تمام نفس‌ها زنده می‌ماند و اگر یکی بمیرد همان نفس جایگزین تمام نفس‌ها می‌شود. پس هیچ نفسی از بنی آدم جای نفس از دست رفته همگان را نمی‌گیرد، هرچند از دست رفتن برخی نفس‌ها ضررشان از دیگری بیشتر است. (جامع البیان فی تفسیر القرآن، ٦، ۱۳۲)

مراغی، هدف از این تعبیر را بزرگداشت کشتن عمدی یک بشر می‌داند که قایم مقام تمام انسان‌هاست؛ پس کشتن یک نفر آن اندازه بزرگ است و سخت که به منزله کشتن تمام انسان‌ها به شمار می‌رود. (تفسیر المراغی، ٦، ١٠٢)

سید قطب هم، کشتن یک نفس را برابر کشتن تمام انسان‌ها می‌داند؛ چون تمام جان‌ها همانند هم اند و حق زندگی برای همگان و تمام نفس‌ها یکسان ثابت است. برای همن کشتن یکی از آن نفس‌ها از بین بردن حق زندگی اوست؛ حق مشترک تمام نفس‌ها. همین گونه دفع کشتن از یک نفس به معنای زنده کردن تمام نفس‌ها به شمار می‌رود؛ زیرا حق زندگی را وقتی به یک شخص برگردانیم در واقع به همگان داده‌ایم که در آن حق مشترک‌اند. (فی ظلال القرآن، ٢، ٨٧٨)

ابن عاشور نیز بر انگیختن تمام امت اسلامی‌را برای پی گیری و دستگیری قاتل نفس، لازم می‌داند؛ هر کس به اندازه توان و قلمرو حاکمیت وی چه مردم و چه فرمانروایان. (التحریر و التنویر، ٥، ٨٩)

طنطاوی، تشویق مردم را برای صیانت و نگهداشت خون و جان انسان از دشمنان آنان می‌داند. پس تفسیر نفس به عموم اولیت دارد؛ چون برداشت جمهور علما همین بوده است و هدف شان نگهداشت خون انسان و دادن حق صیانت و احترام به همگان. (التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، ٤، ١٢٨)

زمخشری نخست می پرسد: چگونه یک شخص به جمع همانند شده است و حکم فرد جای حکم جمع نشسته؟

آنگاه پاسخ می‌دهد: چون تمام انسان‌ها همانند یکدیگراند در کرامت ذاتی پروردگار و ثبوت نگهداری خون. وقتی کسی کرامت الاهی و حرمت او را بدرد یا نگهدارد فرق بین جمع و فرد پیش نمی‌آید.

اگر بگویی: فایده این یکسانی جمع و مفرد چیست؟

خواهم گفت: بزرگداشت کشتن نفس و زنده کردن دل بشر تا انسان از جسارت بر کشتن دست بردارد و انسان‌ها را بر نگهداری نفس بر انگیزاند و تشویق کند. زیرا هرکس بخواهد کسی را

بکشد وقتی کشتن یک نفر را همانند کشتن تمام مردم تصور کند این کار برایش بزرگ جلوه می‌کند و از آن دست بر می‌دارد و هیمن طور برای زنده کردن. (الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ۱، ٦٢٧)

طبرسی می‌نگارد: هر که شخصی را بنا حق بکشد، گناه همه قاتلان بگردن اوست؛ زیرا سنت قتل را در میان مردم رواج داده و آن را برای مردم آسان جلوه داده است. بنابراین، در کشتن دیگران نیز شریك است و هر که جلو قتلی را بگیرد و کاری کند که همچون سنتی بعنوان منع از آدمکشی در میان مردم رواج پیدا کند، بطوری که گناه خون ریزی را بزرگ شمارند و به قتل اقدام نکنند، گویی مردم را احیا کرده؛ زیرا آنها را از خطرِ بزرگ حفظ کرده است. پیامبر ص فرمود: «هر کس سنت پسندیده‌ای را رواج دهد، اجر آن و اجر کسی که تا روز قیامت به آن عمل می‌کند، برای اوست و هر کس سنت ناپسندی را رواج دهد گناه آن و گناه هر کس که تا روز قیامت به آن عمل کند، بگردن اوست؛ من سن سنة حسنة فله أجرها و أجر من عمل بها إلی یوم القیامة و من سن سنة سیئة فله وزرها و وزر من عمل بها إلی یوم القیامة.» (مجمع البیان في تفسیر القرآن، ۳، ۲۸۹)

سه - حرمت خون ریزی در روایت‌ها

سلیمان بن خالد می‌گوید: از امام صادق ع شیندم که می‌گفت: خداوند فراتر از توصیف به موسی فرزند عمران وحی کرد: ای موسی! به سرمایه داران بنی اسراییل بگو، هرگز نفسی بی گناه را بدون حق نکشند؛ چون هرکس نفس بی گناهی را از آنان در دنیا بکشد، خداوند در آتش او را صد هزار بار مانند کشته شده می‌کشد.

عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ ع أَنْ يَا مُوسَى قُلْ لِلْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِيَّاكُمْ وَ قَتْلَ النَّفْسِ الْحَرَامِ بِغَيْرِ حَقٍّ فَإِنَّ مَنْ قَتَلَ مِنْكُمْ نَفْساً فِي الدُّنْيَا قَتَلْتُهُ فِي النَّارِ مِائَةَ أَلْفِ قَتْلَةٍ مِثْلَ قِتْلَةِ صَاحِبِهِ. (ثواب الأعمال، ٢٤٨)

امیر المؤمنین ع در بخشی از نامه اش به مالک اشتر نخعی می‌نویسند:

از خونریزی بپرهیز، و از خون ناحق پروا کن، که هیچ چیز همانند خون ناحق کیفر الهی را

نزدیك مجازات را بزرگ نمی‌کند، و نابودی نعمت‌ها را سرعت نمی‌بخشد و زوال حکومت را نزدیك نمی‌گرداند، و روز قیامت خدای سبحان قبل از رسیدگی اعمال بندگان، نسبت به خون‌های ناحق ریخته شده داوری خواهد کرد، پس با ریختن خونی حرام، حکومت خود را تقویت مکن. زیرا خون ناحق، پایه‌های حکومت را سست، و پست می‌کند و بنیاد آن را بر کنده به دیگری منتقل سازد، و تو، نه در نزد من، و نه در پیشگاه خداوند، عذری در خون ناحق نخواهی داشت چرا که کیفر آن قصاص است و از آن گریزی نیست. اگر به خطا خون کسی ریختی، یا تازیانه یا شمشیر، یا دستت دچار تند روی شد،- که گاه مشتی سبب کشتن کسی می‌گردد، چه رسد به بیش از آن- مبادا غرور قدرت تو را از پرداخت خونبها به بازماندگان مقتول باز دارد.

إِيَّاكَ وَ الدِّمَاءَ وَ سَفْكَهَا بِغَيْرِ حِلِّهَا فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى لِنَقِمَةٍ وَ لَا أَعْظَمَ لِتَبِعَةٍ وَ لَا أَجْرَى بِزَوَالِ نِعْمَةٍ وَ انْقِطَاعِ مُدَّةٍ مِنْ سَفْكِ الدِّمَاءِ بِغَيْرِ حَقِّهَا وَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُبْتَدِئٌ بِالْحُكْمِ بَيْنَ الْعِبَادِ فِيمَا تَسَافَكُوا مِنَ الدِّمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَلَا تُقَوِّيَنَّ سُلْطَانَكَ بِسَفْكِ دَمٍ حَرَامٍ فَإِنَّ ذَلِكَ مِمَّا يُضْعِفُهُ وَ يُوهِنُهُ بَلْ يُزِيلُهُ وَ يَنْقُلُهُ وَ لَا عُذْرَ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ وَ لَا عِنْدِي فِي قَتْلِ الْعَمْدِ لِأَنَّ فِيهِ قَوَدَ الْبَدَنِ وَ إِنِ ابْتُلِيتَ بِخَطَاءٍ وَ أَفْرَطَ عَلَيْكَ سَوْطُكَ أَوْ يَدُكَ بِعُقُوبَةٍ فَإِنَّ فِي الْوَكْزَةِ فَمَا فَوْقَهَا مَقْتَلَةً فَلَا تَطْمَحَنَّ بِكَ نَخْوَةُ سُلْطَانِكَ عَنْ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى أَوْلِيَاءِ الْمَقْتُولِ حَقَّهُم. (نهج البلاغه، نامه ۵۳؛ بحار الأنوار، ۱۰۱، ۳۸۲)

محدثان اهل سنت هم برپایه روایت‌های رسیده از پیامبر ص، نخستین پدیده داوری شده در رستاخیز را میان بندگان خون می‌دانند. اول ما یحکم بین العباد الدماء. (مسند احمد، ۱، ٤٤١؛ سنن ترمذی، ۲، ٤۲۷؛ کنزالعمال، ۱۵، ۲۳.)

برقی این روایت را با اسناد خودش از امام صادق ع، به این شکل می‌نگارد. نخستین چیزی که خداوند در روز رستاخیز حکم می‌کند خون است. پس فرزندان می‌ایستند و میان شان جدایی می‌افکنند. آنگاه کسانی که با خون رنگین اند می‌ایند تا آنکه هیچ کسی از کشته شدگان باقی نمی‌ماند. آنگاه انسان‌های دیگر می‌ایند پس از آنان. سپس کشته شدگان با قاتل می‌ایند در حالیکه با خون خود آمیخته و صورت شان را گرفته اند. کشته شدگان به قاتل اشاره می‌کنند: این شخص مرا کشت. پس می‌گوید: آیا تو او را کشته ای؟ قاتل نمی‌تواند سخن بگوید؛ چون خداوند دهانش را می‌بندد.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: أَوَّلُ مَا يَحْكُمُ اللَّهُ فِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الدِّمَاءُ فَيُوقِفُ ابْنَيْ آدَمَ فَيَفْصِلُ بَيْنَهُمَا ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمَا مِنْ أَصْحَابِ الدِّمَاءِ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْهُمْ أَحَدٌ ثُمَّ النَّاسُ بَعْدَ ذَلِكَ فَيَأْتِي الْمَقْتُولُ قَاتِلَهُ فَيَشْخُبُ دَمُهُ فِي وَجْهِهِ فَيَقُولُ هَذَا قَتَلَنِي فَيَقُولُ أَنْتَ قَتَلْتَهُ فَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَكْتُمَ اللَّهَ حَدِيثاً. (المحاسن، ۱، ۱۰۶)

اسماعیل بخاری و مسلم در صحیح شان با تعبیر دیگر همین مضمون را نقل می‌کنند که نخستین پدیده رسیدگی شده میان بندگان خدا خون ریزی است. أول ما يقضي الله فيه بين العباد الدماء. (صحیح بخاری، ۸، ۳۵؛ صحیح مسلم، ۵، ۱۰۷)

ابن عمر از پیامبر خداص، نقل می‌کند که: انسان کشته شده، روز رستاخیز در حالی که سر خویش را به دست گرفته و خون از رگ‌های او می‌ریزد می‌اید و می‌گوید: خدایا از کشنده بپرس به چه جهت مرا کشت؟ عن ابن عمر قال: يأتي المقتول يوم القيامة يحمل رأسه و أوداجه تشخب دماً فيقول: يا رب! سله فيم قتلنی؟ (مسند احمد، ۵، ۳۷۳؛ سنن ترمذی، ٤، ۳۰۷؛ سنن نسائی، ۷، ۸۷؛ السنن الکبری، ۲، ۲۸۸؛ الطبرانی، المعجم الاوسط، ۱، ۲۳٤؛ الطبرانی، المعجم الکبیر، ۵، ۲۲۱؛ المتقی الهندی، کنزالعمال، ۱۳، ۳۳۳)

این روایت را با اندک تفاوت در تعبیر، ملاحسین نوری هم نقل می‌کند:

وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سَمِعْتُ نَبِيَّكُمْ ص يَقُولُ يَأْتِي الْمَقْتُولُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُعَلَّقاً رَأْسُهُ بِإِحْدَى يَدَيْهِ مُلَبِّياً قَاتِلَهُ بِيَدِهِ الْأُخْرَى تَشْخَبُ أَوْدَاجُهُ دَماً حَتَّى يُرْفَعَا إِلَى الْعَرْشِ فَيَقُولُ الْمَقْتُولُ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رَبِّ هَذَا قَتَلَنِي فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلْقَاتِلِ تَعَسْتَ فَيُذْهَبُ بِهِ إِلَى النَّارِ. (مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ۱۸، ۲۰۸)

پیامبر ص به کشته ای گذر کرد و گفت: چه کسی او را کشته است؟ هیچ کس پاسخ نداد. آنگاه فرمود: به خدایی که جان من در دست اوست! اگر در کشتن او تمام اهل آسمان و زمین شریک باشند، همگی با رو در آتش می‌روند.

وَ رُوِيَ أَنَّهُ ص مَرَّ بِقَتِيلٍ فَقَالَ مَنْ لَهُ فَلَمْ يُذْكَرْ لَهُ أَحَدٌ فَغَضِبَ ثُمَّ قَالَ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوِ اشْتَرَكَ فِي قَتْلِهِ أَهْلُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَأَكَبَّهُمُ اللَّهُ فِي النَّارِ. (مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ۱۸، ۲۱۱)

همین طور از ابن عمر در روایت دیگری از پیامبرص نقل شده که آن حضرت فرمـود: بنـدگان خدا همواره در آزادی و فراخی قرار می‌گیرند تا وقتی خون حرامی را نریزند.

روي ابن عمر قال رسول الله (ص): لا يزال العبد في فسحة من دينه ما لم يصب دمـا حرامـا؛ عبد در دین خود در گشایش است مادام که دم حرامی را نریزد. (صحیح بخاری، ۸، ۳۵)

۲/ اصل کرامت ذاتی بشر

یکی دیگر از اصول اولـی، کرامـت ذاتـی بشـری اسـت و حقـوق برآمـده از ایـن کرامـت بـا تفسیرهای انسانی مشترک بدون پیش فرض‌های دینی و مذهبی و سیاسی.

وَ لَقَدْ كَرَّمْنا بَني آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلـى كَثيـرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضيلاً. (اسراء: ۷۰)

در آیه کرامت، تعبیر «وَ لَقَدْ كَرَّمْنا بَني آدَمَ» آمده است و نـه لقـد کرمنـا المسـلمین، مـومنین، متقین، محسنین، مخلِصین، مخلَصین و مقربین. اگر مراد کرامت عارضی بود، باید تعبیر بنـی آدم نمی‌آمد. پس بنی آدم از زن و مرد، با هر رنگ و خاک و خون با هر دین و مذهب و جرم و جنایـت کرامت ذاتی دارند و این کرامت ذاتی ربطی به دین و ایمان و عمل طالح و صالح وی ندارد.

ابو السعود، کرامت ذاتی بنی آدم را در برگیرنده‌ی تمام انسان‌های روی زمین می‌داند چه نیکان و چه بدان که به این وصف آراسته شده‌اند. (ارشاد العقـل السـلیم الـی مزایـا القـرآن الکـریم، ۵، ۱۸٦)

بغدادی، پس از اثبات کرامت بدنی و روانی، تسلط انسان را به هستی با دلایل تسخیر و غایت خلقت، ذاتی می‌داند و نشانه تأکید کرامت ذاتی را دیگر آیه‌های مسخر انسـان و تصـرف بشـر بـر آن‌ها برپایه مصالح و مفاسد ملزمه. (لباب التأویل فی معانی التنزیل، ۳، ۱۳۸)

پس کافر، مشرک و منافق و سکولار و او مانیسم و پیروان دیگر مکتب‌ها را نمی‌توان به صـرف عقیده و باور و اندیشه و دانش متفاوت نابود کرد به بهانه جهاد اسلامی.

۳/ اصل آزادی

لا إِكْراهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَي. (بقره: ۲۵٦)

هیچ زور، تزویر و فشاری در دینداری وجود ندارد وقتی راه بد از خوب شناخته شده باشد.

مجبور کردن به پذیرش اندیشه، آیین و مکتب و گروه ویژه، خلاف میل انسان، برابر است با نادیده گرفتن آزادی وی. چون اکراه در کارهای بدنی به شکل میکانکی شدنی است ولی در کارهای درونی نشدنی برای آنکه به انگیزه، اندیشه و تصور و تصدیق و ادراک نیاز دارد و این‌ها همگی حقایق معنوی درونی‌اند بدون دست یافتن حقایق مادی. (المیزان فی تفسیر القرآن؛ ۲، ۳٤۲)

پس این گزاره‌ها هیچ کدام با زور پدید نمی‌آیند، اگر بیایند شکل نمی‌گیرند و داوم نمی‌آورند. برای همین خداوند پذیرش دینش را اجباری نکرده تا اصل کرامت و آزادی انسان محفوظ بماند. وقتی دین به این مهمی و زیربنایی تمام ارزشها، باورها و رفتارها و کردارها، تحمیلی نباشد، به برهان اولویت، بدون شک هیچ گزاره‌ی دیگر سیاسی - اقتصادی - فرهنگی - مذهبی - نظامی - ورزشی - هنری و... در سطح جامعه، قلمرو انگیزه و اندیشه، حوزه گفتاری و رفتاری نباید تحمیلی باشد؛ چون تحمیل خلاف وجدان، اراده، خرد، اندیشه و عاطفه و اصل آزادی و کرامت انسانی است.

نخست پاک پیشوای آزادگان جهان، برای فرزندش و تمام آزادگان این جمله آزادی بخش را برای تمام زمان‌ها و مکان‌ها به ارمغان گذارد که «هرگز برده دیگران مباش در حالیکه خداوند تو را آزاد آفریده است؛ وَ لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرّاً.» (نهج البلاغه، نامه ۳۱)

قرآن کریم آزادی بیان را حق طبیعی تمام انسان‌ها می‌داند، بدون در نظر گرفتن خاک، خون، مذهب و آیین و زبان و زیست.

فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذينَ يسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِكَ الَّذينَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ. (زمر: ۱۷ و ۱۸)

بدون شک، الف و لام القول، جنس است و نه عهد؛ پس هر گونه باور و گفتاری را در بر می‌گیرد چه از کافرو مشرک باشند یا منافق و فاسق و مخالف عقیده و دشمن باور و اندیشه‌ی ما.

این قول، قرآن و حدیث را در بر نمی‌گیرد؛ زیرا تمام قرآن احسن است و معجزه، همین طور روایت‌های معتبر پیامبر ص و اهل‌بیت ع؛ چون تحصیل حاصل می‌شود و لغو. بلی مرحله

بررسی روایت‌های ضعیف و ثقه را در بر می‌گیرد تا به روایت‌های معتبر برسیم؛ ولی این هم نمونه‌ی است از همان جنس کلی قول و نه انحصار قول در آن.

شیندن هر گونه قول و اعتقاد، بر چهار پایه استوار است:

الف ـ آزادی بیان باید در جامعه شناخته شده و قانون مند باشد تا مخالف وموافق، برداشت و دیدگاه‌های خود را نسبت به همه چیز بگویند؛ فضای گفتگوی همگانی در جامعه حاکم باشد و هر کس از آدرس مشخص خودش گپ بزند نه همگان گپ یک گروه و اندیشه را ترویج کنند.

ب ـ هیچ نظام حاکم و شهروندان جامعه در دنیا حق ندارد، دهن مخالفان را گِل بگیرد و نگذارد آنان نقد و برداشت شخصی خود را از زمانه و حال و عملکرد حاکمان و جامعه باز گویند.

ج ـ گپ‌های مخالف و موافق کامل شنیده شود و نه قیچی شده و آنچه به نفع یکی و ضرر دیگری باشد تا امانت رعایت شده و احترام آزادی انسان به شمار آید.

د ـ مردم نیز به تمام گپ‌های مخالف و موافق، به شکل طبیعی دسترسی داشته باشند و بتوانند از رسانه‌های عمومی و شبکه‌های اجتماعی میان آنان سخنان برتر را برگزینند و آنگاه پیروی کنند؛ برتری به لحاظ محتوا و قالب نه یکی بدون دیگری.

وقتی انسان تمام سخنان مخالف و موافق را کامل و بدون تحریف شنید، باید بی طرفانه با خرد و فطرت بسنجد و برترین را از آن میان برگزیند و نه با احساس و تعصب. تنها در این صورت است که هم آزادی انسان حفظ شده و گسترش یافته و هم خداوند او را به حق راهنمایی کرده است. وقتی فرایند گزینش و گرایش به یک اندیشه و مکتب انسانی به شکل علمی و با مکانیزم منطقی طی شد، این شخص و این گروه خردمندان واقعی‌اند و رسیده به ژرفای حقیقت. خداوند هم دین تحقیقی این گروه را از دین تقلیدی بیشتر و بهتر می‌پسندد؛ چون از پوسته گذر کرده و به هسته‌ی حقیقت رسیده‌اند.

۴/ اصل برابری

ابن بابویه، با سند خودش از پیامبر ص و پیامبر ص از خدای بلندمرتبه نقل می‌کند که

پروردگارش فرمود: چهار ویژگی است که یکی برای خودم، یکی برای تو و یکی میان من و تو و یکی بین تو و بندگانم قرار دارد. اما ویژگی برای خودم اینکه تنها مرا بپرستی و هیچ چیزی را شریک من قرار ندهی. اما ویژگی تو آنکه هرکاری می‌کنی من پاداشت می‌دهم. ویژگی بین من و تو آنکه از تو دعا و از من پذیرفتن. اما ویژگی تو و بندگانم آنکه راضی و خرسند شوی برای آنان هر آنچه برای خود راضی می‌شوی.

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِيمَا يَرْوِي عَنْ رَبِّهِ جَلَّ جَلَالُهُ أَنَّهُ قَالَ: أَرْبَعُ خِصَالٍ وَاحِدَةٌ لِي وَ وَاحِدَةٌ لَكَ وَ وَاحِدَةٌ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَكَ وَ وَاحِدَةٌ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ عِبَادِي فَأَمَّا الَّتِي لِي فَتَعْبُدُنِي وَ لَا تُشْرِكُ بِي شَيْئاً وَ أَمَّا الَّتِي لَكَ فَمَا عَمِلْتَ مِنْ خَيْرٍ جَزَيْتُكَ بِهِ وَ أَمَّا الَّتِي بَيْنِي وَ بَيْنَكَ فَمِنْكَ الدُّعَاءُ وَ عَلَيَّ الْإِجَابَةُ وَ أَمَّا الَّتِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَ عِبَادِي فَأَنْ تَرْضَى لَهُمْ مَا تَرْضَى لِنَفْسِكَ. (الخصال، ۱، ۲٤٤)

مجلسی و نوری، پس از این روایت، این جمله را هم در پایان نقل می‌کند: وَ تَكْرَهُ لَهُمْ مَا تَكْرَهُهُ لِنَفْسِكَ؛ هرآنچه برای آنان نمی پسندی برای خود هم نپسند. (بحار الأنوار، ٦٦، ٣٩٤؛ مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ۱۱، ۱۷٤)

همین روایت را عارفان اهل سنت نیز از طریق انس از پیامبر ص در کتاب‌های خود نقل کرده اند. (تهذیب الاسرار فی أصول التصوف، ۳۷۰؛ حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ٦، ۱۷۳؛ کشف الأسرار و عدة الأبرار، ۳، ۵۸۰)

در این حدیث چند مطلب بنیادین وجود دارد:

اول: خواست دیگران بر خواست خود ما پیشی گرفته است تا بشر دوستی ما را در قلمرو فرد و جامعه و سطح‌های گوناگون زندگی ایجاد، گسترش و ژرفا دهد. برپایه این روایت، باید اول حقوق و مطالبات دیگران را در نظر گرفت و آنگاه خواست خود را؛ چون اگر خواست و خرسندی کل تأمین شود، خرسندی جز هم قطعی تأمین می‌شود.

دوم: مراد از خواست دیگران می‌تواند خواست اجتماعی و مصالح و مفاسد جامعه باشد و مراد از خود منفعت و ضرر شخصی افراد. در این صورت هم خواست جمعی مقدم است بر خواست شخصی.

سوم: مصداق ما مشخص نشده و به شکل نکره آمده تا افاده عموم کند و همه گونه خواست‌ها را در بر گیرد. خواست، مادی، معنوی و آمیخته این دو. همین طور خواست اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، حقوقی، نظامی، علمی، هنری و دیگر خواست‌ها.

چهارم: همان چیزی را که انسان برای دیگران می‌خواهد، همان را برای خود هم بخواهد نه کم نه زیاد. اگر گرسنگی، بیکاری، خفقان و ترس را برای دیگران می‌طلبد، همان را برای خود هم بخواهد و اگر این گونه چیزهای نا پسند را برای دیگران نمی‌پسندد برای خود هم نپسندد.

پنجم: پسندیدن برای خود یا دیگران کارکرد یافته‌های عقلانی، دانش و تجربه‌های بشری و کشف و الهام نیست، پسندیدن فرآیند عمل وجدانی و بدیهی است که نیاز به استدلال ندارد. ما آسایش و آرامش را برای خود می‌خواهیم، پس باید برای مردم هم بخواهیم نه کم نه زیاد.

ششم: اگر کار بدی از ما سرزند، می‌کوشیم آن را توجیه کنیم و برای رخداد آن چندین محمل و دلیل درونی بتراشیم و روی بیرونی کاربد مان پرده بکشیم؛ پس باید کارهای بد دیگران را هم توجیه درونی کنیم و روی تمام کاستی‌ها و کژی‌های بیرونی شان پرده بکشیم.

هفتم: همانطور که انگیزه و حسن فاعلی را در کارهای خودمان شریک می‌دانیم و حسن فعلی نداشتن را توجیه می‌کنیم، انگیزه و حسن فاعلی را در کارهای دیگران هم شریک کنیم و حسن فعلی نداشتن کارشان را توجیه. تنها زشتی سخت افزار کار دیگران را ننگریم بلکه نرم افزار آن را هم بنگریم.

هشتم: ما نباید بار خود را به دوش دیگران بیندازیم و همین طور از دیگران استفاده ابزاری نکنیم و دیگران را برده و خود را بادار نپنداریم. هرچیز که خود از آن بیزاریم هرگز به مردم تحمیل نکنیم.

به باور ژان پیاژه، هدف قرار دادن شخصیت انسانی و تحکیم حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، عبارت است از ساختن افرادی که شایستگی پیروی از خود را به لحاظ وجدانی و عقلی دارا باشند و این خود حقوق خود را بنا به قاعده تقابل در دیگران نیز محترم شمارند. (تربیت به کجا ره می‌سپارد، ۷۹)

ب - جنگ‌های حرام

۱/ حرمت جنگ با هم پیمانان

مشرکان و کافران و منافقانی که با آنان پیمان داریم و با ما نابکاری نکرده و کل پیمان یا بخشی از آن را نقض نکرده‌اند و کسی را در برابر ما یاری نداده‌اند، نباید بجنگیم. از این رو، باید پیمانمان را تا پایان مدتش به پایان بریم که خداوند پارسایان را دوست دارد.

إِلاَّ الَّذينَ عاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئاً وَ لَمْ يُظاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَداً فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقينَ. (توبه: ٤)

ثعلبی، شأن نزول آیه را در باره بنی ضمره و بنی کنانه می‌داند که مسلمانان با آنان به مدت نه ماه پیمان بسته بودند تا در آرامش بسر برند. خداوند دستور می‌دهد که هرگز این مدت را نقض نکنند و تا پایان پیمان با آنان در آرامش و آسایش زندگی کنند. (الکشف و البیان (تفسیر ثعلبی)، ۵، ۱۱)

۲/ حرمت جنگ در ماه‌های حرام

در ماه‌های حرام با کافران و مشرکان و منافقان نباید جنگید؛ چون ماه‌های حرام سپری شد، مشرکان محارب را هرجا یافتید بکشید، و دربند گیرید و در حصار آرید، و در هر کمینگاهی در کمینشان باشید؛ پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند آزادشان بگذارید، که آمرزگاری مهربان است خداوند.

فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تابُوا وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ فَخَلُّوا سَبيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ. (توبه: ٥)

ابن جوزی، دو قول در ماه‌های حرام می‌اورد: نخست: رجب، ذو القعدة، ذو الحجّة و محرّم را ماه‌های حرام از دیدگاه مشهور می‌داند. دوم: هر چهارماهی که در آن مشرکان و کافران به گردشگری می‌روند، هر وقتی باشد. حسن این قول را برگزیده است. این ماه‌ها را بدان جهت حرام گفته اند که ریختن خون مشرکان در آن حرام شده است. (زاد المسیر فی علم التفسیر، ۲، ۲۳۶)

۳/ حرمت جنگ با فعالان فرهنگی

با مشرکان و کافران پناهنده در کنار مسلمانان بـرای هرگونـه فعالیت‌هـای علمـی و فرهنگـی و هنری و شناخت اسلام، هم نمی‌توان جنگید. پس اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواسـت پنـاهش ده، تا کلام خدا را بشنود، آنگاه او را به جایگاه امنش برسان؛ چرا که آنان مردمی هستند که حـق را نمی‌دانند.

وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَـوْمٌ لا يَعْلَمُونَ. (توبه: ٦)

زمخشری می‌نگارد: پس از پایان یافتن مهلت پیمان، اگـر مشـرکان پنـاه خواسـتند تـا صـدای یکتاپرستی و قرآن را بشنوند، باید به آنان فرصت داد و نباید با آنان جنگید. از سعید بن جبیـر نقـل شده که مردی از مشرکان نزد علی رضی الله عنه آمد و گفت: اگر مردی از ما پس از پایـان مهلـت پیمان، پیش محمد آید و سخن خدا را بشنود، اجازه دارد یا او را می‌کشید؟ علی فرمـود: نـه کشـته نمی‌شود؛ چون خداوند گفته اگر یکی از مشرکان خواست سـخن خـدا را بشـنود بایـد بـه او پنـاه دهید. (الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ۲، ۲٤۸)

پس اگر مشرکی دلیل بر ایمان و حجت بر اسلام خواست یا برای کاری و رساندن پیام به امـام مسلمین، یا قصد تجارت به سرزمین اسلامی‌امد، نباید مانع او شد و باید مهلتش داد. پس کشـتن این گونه کافر حرام است. پس از پایان کار باید او را به دیـار خـودش تندرسـت برگردانـد. هـدف بنیادین قرآن پخش دعوت اسلامی‌از شیوه آرام و نرم و قناعت دادن عقلی و حجت و برهـان اسـت نه خون ریزی و خشونت.

هدف از تشریع جهاد ریختن خون یا گرفتن غنیمت نیست، هدف مهم رسیدن انسان به ایمان به خدا، یکتاپرستی، ترک کفر و جحود و اقرار به آشتی و امنیـت و گسـترش آزادگـی و بسترسـازی برای یافت معرفت و دانش است و آزادی اندیشه و نظر.

این شیوه نرم، آشتی و امنیت بخشی و گذشت اسلامی و آسان گیری و مهرورزی و رها کـردن تعصب و خشونت بدان روست که مشرکان گروه نادان اند و حقیقت اسلام و آنچـه بـدان دعـوت می‌شوند نمی‌دانند؛ انسان چیزی را که نمی‌داند با آن دشمنی می‌روزد، پس ناگزیر باید بـرای آنـان

امان داد تا سخن خدا را بشنوند و حقایقی که بر پیامبر ص نازل شده بدانند.

این آیه برای غیر مسلمانان امنیت و امان فراگیر می‌بخشد و تمام اهداف دینی، سیاسی، تجاری و علمی‌دو طرف را در بر می‌گیرد و همین طور ابزارهای شناخت و شیوه‌های استدلال و راهنمایی با دلیل عقلی آشکار و خالص را تأمین می‌کند. (التفسیر الوسیط، ۱، ۸۳۲ و ۸۳۳)

۴/ حرمت جنگ کنار مسجد الحرام

وقتی مشرکان به پیمان خویش در هر زمان با مسلمانان پایدار بمانند، مسلمانان نمی‌توانند با آنان جنگ کنند. برای همین پروردگار برخی آنان را نقض کننده پیمان می‌دانند و برخی دیگر را وفادار. چگونه مشرکان را نزد خدا و پیامبرش پیمانی تواند بود؟ مگر با کسانی که در کنار مسجد الحرام پیمان بسته‌اید، که تا با شما پایدارند با آنان پایداری ورزید؛ که خدا پرهیزگاران را دوست می‌دارد.

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ إِلاَّ الَّذِينَ عاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ فَمَا اسْتَقامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ. (توبه: ۷)

از ابن عباس نقل شده که آنها قریش بودند. قتاده و ابن زید گفته اند که آنها مردم مکه بودند. فرستاده خدا در صلح حدیبیه با آنها پیمان بست ولی آنها پیمان شکنی کردند و قبیله بنی بکر را بر علیه خزاعه یاری کردند. بدین سان پیامبر ص، پس از فتح مکه چهار ماه به آنان مهلت داد که یکی از دو کار را انجام دهند: یا اسلام را بپذیرند و یا بهر جا که خواهند بروند و آنها پیش از انقضای چهار ماه اسلام را پذیرفتند. گروهی گفته‌اند: آنها از قبیله‌های: بکر بنی خزیمة و بنو مدلج و بنو ضمرة و بنو دئل بودند که در روز صلح حدیبیة در پیمان قریش در آمدند تا روزی که میان پیامبر ص و قریش تعیین شده بود. کسی که این پیمان را نقض کرد قریش و بنو دئل بودند که خدا دستور داده به پیمان خود با آن دسته از مشرکان که آن را نشکسته‌اند پایدار باشید. این قول بصحت و درستی نزدیکتر است زیرا این آیات پس از پیمان شکنی قریش و فتح مکه نازل گشته. (مجمع البیان في تفسیر القرآن، ۵، ١٤)

۵/ حرمت جنگ با هم پیمان هم پیمان مسلمانان

هرگاه با آنان پیمان نظامی‌بسته شد یا هر نوع پیمان دیگر، راه جنگ بسته می‌شود و راه صلح باز؛ چون اصل در زندگی، سازش و آشتی است و فراخوانی کافران به دین خدا از طریق حکمت، پند نیک و مجادله نیکوتر. (نساء: ۹۰)

۶/ حرمت جنگ با خسته شدگان از جنگ

کافرانی که از جنگ بین خودشان خسته شده‌اند نباید با آنان جنگید در صورتی که دوباره به جنگ مسلمانان نیایند و ترک جنگ بین خودشان برای آغاز جنگ با مسلمانان نباشد. (نساء: ۹۰)

۷/ حرمت جنگ با مشرکان و کافران بی طرفان

اگر کافران و مشرکان و منافقان کاری به دین مسلمانان نداشتند و با زور فرهنگ خود را بر ما تحمیل نکردند، یا از شهر کافران حربی کوچ کردند و نشان دادن قصد زندگی مسالمت آمیز دارند حق نداریم با آنان بجنگیم. (نساء: ۹۰)

۸/ حرمت جنگ با صلح خواهان

کافرانی که خود پیش نهاد صلح دهند و نشان دهند قصد جنگ با مسلمانان را ندارند. (نساء: ۹۰) پس با کافرانی که شما را مجبور می‌کنند دین خود را ترک کنید و به دین آنان بگرایید، هرجا یافتید بجنگید؛ مگر آنهایی را که به هم پیمانان شما بپیوندند یا نزد شما آیند و از پیکار با شما یا پیکار با قومشان دلتنگ باشند، اگر رأی خدا بر این قرار می‌گرفت که آنها را بر شما مسلط کند، با شما می‌جنگیدند، اگر از شما کناره گرفتند و با شما نجنگیدند و پیشنهاد صلح دادند خدا برای شما راهی علیه آنها قرار نداده است.

إِلاَّ الَّذينَ يَصِلُونَ إِلى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ ميثاقٌ أَوْ جاؤُكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقاتِلُوكُمْ أَوْ يُقاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقاتَلُوكُمْ فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقاتِلُوكُمْ وَ أَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَما جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبيلاً. (نساء: ۹۰)

دو قبیله میان قبائل عرب به نام «بنی ضمره» و «اشجع» وجود داشتند که قبیله اول با

مسلمانان پیمان ترك تعرض بسته بودند و طایفه اشجع با بنی ضمره نیز هم پیمان بودند. برخی از مسلمانان از قدرت طایفه بنی ضمره و پیمان شکنی آنها بیمناك بودند؛ برای همین به پیغمبر اکرم ص پیشنهاد کردند پیش از آنکه آنها حمله را آغاز کنند مسلمانان به آنها حمله‌ور شوند. پیغمبر ص فرمود: نه نه، هرگز چنین کاری نکنید، زیرا آنها میان تمام طوائف عرب نسبت به پدر و مادر خود نیکوکارترند، و از همه نسبت به اقوام و بستگان مهربانتر، و به عهد و پیمان خود از همه پایبندترند؛ کلا فانهم ابر العرب بالوالدین و اوصلهم للرحم و اوفاهم بالعهد. پس از مدتی مسلمانان با خبر شدند که طایفه اشجع به سرکردگی «مسعود بن رجیله» که هفتصد نفر بودند به نزدیکی مدینه آمده‌اند. پیامبر ص نمایندگانی نزد آنها فرستاد تا از هدف مسافرتشان مطلع گردد. آنان اظهار داشتند که آمده‌ایم قرار داد ترك مخاصمه و جنگ با محمد ص ببندیم. هنگامی که پیامبر ص چنین دید، دستور داد مقدار زیادی خرما به عنوان هدیه برای آنها بردند و سپس با آنها گفتگو کردند. آنها اظهار داشتند ما از یك طرف توانایی مبارزه با دشمنان شما را نداریم، چون شمارگان ما کم است، و نه قدرت و تمایل به مبارزه با شما را داریم؛ زیرا محل ما به شما نزدیك است. برای همین آمده‌ایم که با شما پیمان ترك یورش بر همدیگر ببندیم. در این هنگام آیات فوق نازل شد. از برخی روایت‌های شأن نزول بر می‌اید که بخشی از این آیه درباره طایفه «بنی مدلج» نازل شده است که خدمت پیامبر ص رسیدند و اظهار داشتند که ما نه با شما همصدا هستیم و نه بر ضد شما گام بر می‌داریم. پیامبر ص نیز در برابر، پیمان ترك ستیز و یورش بر همدیگر را با آنها بست. (تفسیر نمونه، ٤، ٥٤)

۹/ حرمت جنگ با رفتن از منطقه جنگی

وقتی کافران حربی، منطقه جنگی را ترک کردند نباید مسلمانان به تعقیب آنان بروند. تخلیه منطقه جنگی به معنای واگذاشتن تفنگ و روی آوردن به صلح است. مگر آنکه پس روی تاکتیکی باشد برای یورش دوباره یا آغاز کردن جنگ از نقطه دیگر و فریب مسلمانان. (نساء: ۹۰)

۱۰/ حرمت جنگ با مشرکان و کافران مشغول زندگی شخصی

هرگاه به دین مسلمانان کاری نداشتند و آنان را مجبور نکردند تا آیین شان را ترک کنند و به آیین

کافران بگرایند؛ چون دلیل بر جنگ با کافران وجود ندارد، برپایه همان اصول اولیه حرمت خون و کرامت ذاتی و اجباری نبودن دین. (نساء: ۹۰)

۱۱/ حرمت جنگ با هم پیمان هم پیمان

اگر آنان هم پیمان داشته باشند افزون بر خودشان، با هم پیمانان شان هم نمی‌توان جنگید؛ چون دوست دوست دوست انسان به شمار می‌رود و دشمن دوست دشمن انسان. مگر آنکه قرینه بر خلاف وجود داشته باشد. کافرانی که با هم پیمانان مسلمانان بپیوندند، در این صورت هم نمی‌توان با آنان جنگید. (نساء: ۹۰)

۱۲/ حرمت جنگ با نیکوکاران

با کافران نیکوکار هم نباید جنگید تا وقتی آنان جنگ را آغاز کنند و بر مسلمانان یورش آورند. در این صورت دفاع واجب است. چنانکه پیامبر ص فرمود: کلا فانهم ابر العرب بالوالدین و اوصلهم للرحم و اوفاهم بالعهد. با کافرانی که به پدر و مادر نیکی می‌کنند هم نباید جنگید و همین طور به نزدیکان شان مهر و خوبی دارند. (تفسیر نمونه، ٤، ٥٤)

۱۳/ حرمت جنگ با امان خواهان

به زودی دیگرانی را خواهید یافت که می‌خواهند از شما و از قوم خویش در امان باشند؛ ولی هر بار که به سوی آشوب رانده می‌شوند، در آن فرو می‌افتند. پس اگر از شما کناره نجستند و با شما طرحِ آشتی نیفکندند، و دست از شما نکشیدند، آنان را هر کجا یافتید به اسارت گیرید، و بکشیدشان. ما برای شما بر آنان نهاده‌ایم سلطه آشکاری را.

سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَ يَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّما رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيها فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَ يُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَ يَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أُولئِكُمْ جَعَلْنا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطاناً مُبيناً. (نساء: ۹۱)

مفهوم آیه، این می‌شود که اگر از جنگ با شما کناره گرفتند و دیگر با شما جنگ نکردند؛ شما هم با آنان جنگ نکنید. اگر با شما طرح آشتی افکندند، شما هم با آنان طرح آشتی بریزید. اگر از

شما دست کشیدند و دیگر به مصالح و منافع شما دست درازی نکردند، شما هم دست درازی نکنید.

زحیلی مفهوم این آیه و منطوق و مفهوم دیگر آیه‌های قرآن کریم را همگی تأکیدی می‌داند از حرص اسلام برای آرامش، امنیت و پیمان و سازش میان جامعه بشری. آنگاه از فخررازی به نقل اکثر می‌اورد که این آیه دلالت دارد بر جنگ نکردن با منافقان هرگاه از جنگ کناره گیرند و سازش کردن با آنان هرگاه سازش بخواهند و همین طور دست برداشتن از جنگ. در این صورت برای ما روا نیست با آنان بجنگیم و آنان را بکشیم. (التفسیر المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج، ۵، ۱۹۵)

۱۴/ حرمت ریختن خون مشکوک

پرهیز از کشتن انسان‌های مشکوک؛ ای مؤمنان، هرگاه در راهِ خدا سفر می‌کنید، به درستی پرس‌وجو کنید؛ تا مبادا به کسی که اظهار صلح و اسلام می‌کند- برای کسب بهره دنیایی- مگویید: که «تو مؤمن نمی‌باشی!» بی‌گمان غنیمت‌های فراوان نزد خداوند است؛ در گذشته شما این چنین بودید؛ و خدا بر شما منت نهاد. پس نیك بنگرید که بدانچه می‌کنید آگاه است خدا.

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ في سَبیلِ اللَّهِ فَتَبَیَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقی إِلَیْکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَیاةِ الدُّنْیا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغانِمُ کَثیرَةٌ کَذلِکَ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَیْکُمْ فَتَبَیَّنُوا إِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبیراً. (نساء: ۹٤)

زحیلی می‌گوید: هرگاه هنگام جنگ، آدم مشکوک دیدید و ندانستید که او مسلمان است یا کافر اگر کافر است بی طرف است یا محارب، در این صورت شکیبایی کنید و در حکم کردن به آن شخص شتاب نورزید تا حقیقت برای تان آشکار گردد. اگر شهادتین بر زبان جاری کرد، هرگز او را نکشید و نگویید که تو مسلمان نیستی؛ چون شما مأمور به عمل ظاهر هستید و خداوند حقیقت باطن را می‌داند. (التفسیر المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج، ۵، ۲۱٦)

۱۵/ حرمت جنگ با سازش کاران

اگر به صلح گراییدند، تو نیز بدان گرای، و بر خدا توکّل کن، که او شنوایی داناست بی تردید.

وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. (انفال: ٦١)

فخررازی می‌نگارد: هرگاه کافران و مشرکان و منافقان خواستند صلح کنند، مسلمانان هم باید تن به صلح دهند. (التفسیر الکبیر، ۱۵، ۵۰۰)

قرطبی و فخررازی نخست شبهه نسخ را مطرح می‌کنند و آنگاه هر دو نسخ را در این آیه نا روا می‌دانند. سپس قرطبی هم صلح‌های یاران پیامبر ص را در زمان عمر بن خطاب و پس از آن در کشورهای غیر عرب می‌اورد با آنکه قدرت جنگ داشتند ولی جنگ نکردند. همین طور پیامبر ص با بسیاری از کافران و یهودیان خیبر صلح کرد. (الجامع لأحکام القرآن، ۸، ٤٠)

۱۶/ حرمت جنگ با آزار رسان خصوصی

کافران و منافقان را فرمان مبر، و از آزارشان درگذر، و بر خدا توکل کن، و بسنده است خدا کارسازی را.

وَ لا تُطِعِ الْكافِرِينَ وَ الْمُنافِقِينَ وَ دَعْ أَذاهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفى بِاللَّهِ وَكِيلاً. (احزاب: ٤٨)

مراغی می‌نگارد: پیامبر و باورمندان باید سخن و کردار کافران و منافقان را فرمانبرداری نکنند و هنگام تبلیغ با آنان مدارا کنند و از آزارشان در گذرند و آنچه بدی از آنان می‌رسد شکیبایی کنند و کارشان را به خدا بسپارند؛ چون او عهده دار تمام کارهاست. (تفسیر المراغی، ۲۲، ۲۰)

قاسمی و ابن عطیه و ابن عاشور، در تفسیر آیه دو احتمال می‌اورند: نخست آنکه پیامبر ص آنان را نیازارد و در برابر کارهای بدشان جزای شان ندهد و از لغزش‌های آنان درگذرد؛ در این صورت مصدر اضافه به مفعول می‌شود. دوم آنکه: از گفتارشان در گذرد و هرآنچه آنان پیامبر را می‌ازارد. در این صورت مصدر به فاعل اضافه می‌شود و تأویل می‌رود. (تفسیر القاسمي المسمى محاسن التأویل، ۸، ۹۲؛ المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ٤، ۳۹۰؛ التحریر و التنویر، ۲۱، ۲۸۵)

برخی مفسران آیه ی یاد شده را با آیه‌های قتال نسخ شده می‌دانند اما ابن عاشور و برخی مفسران دیگر این پرده پندار را می‌درند و هر کدام دلیل خود دارند. به باور ابن عاشور، این روی گردانی از کافران و مشرکان و گذاشتن آنان به حال خودشان و جنگ نکردن با آنان از آزارهای

خصوصی و شخصی است و نه آزارهای عمومی‌بدلیل الف و لام عهد که اشاره به آیه ٤٥ احـزاب دارد و ١٧٤ و ١٧٥ صافات. (التحریر و التنویر، ٢١، ٢٨٥)

محتوای آیه فوق چیزی نیست که با نزول حکم جهاد نسخ شده باشد. این آیه‌ها پس از حکـم جهاد و در ردیف حوادث مربوط به سوره احزاب نازل شده و این حکمی است برای همه زمان‌هـا و مکان‌ها. پس پیشوایان الهی نیروهای زنده خود را نباید به کارهای عادی مخالفان مصـرف کننـد که اگر اعتنا کنند و نیروهای فعال خود را صرف مقابله با این امور نماینـد دشـمن بـه هـدف خـود رسیده است. (تفسیر نمونه، ١٧، ٣٦٩)

زمخشری واگذاشتن کافران را به حال خودشان از آیه به روشنی بیان می‌کند و پیـامبر ص را در برابر آزارشان به شکیبایی فراخوانده شده می‌داند. پیامبر ص هم باید بـه ظـاهر آنـان بسـنده کنـد و باطن شان را به خدا واگذارد. (الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ٣، ٥٤٧)

۱۷/ حرمت جنگ اجباری

آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد: «دست [از پیکار] بردارید، و نماز بپـا داریـد و زکـات بپردازید.» ولی چون پیکار بر آنان نوشته شد، گروهی از آنان آنگونه که باید از خدا ترسید، و بلکـه افزون‌تر، از مردم ترسیدند. و گفتند: «پروردگارا چرا بر ما کارزار نوشـته‌ای؟! چـرا مـا را تـا زمـانی نزدیك واپس نداشته‌ای؟!» بگو: «برخورداریِ دنیا اندك است، و بـرای پارسـایان، آخـرت نیکـوتر است؛ و به شما ستم نخواهد رفت به اندازه نخكِ هسته خرما.»

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ قيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَقيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتـالُ إِذا فَريقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَ قالُوا رَبَّنا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتالَ لَـوْ لا أَخَّرْتَنـا إِلى أَجَلٍ قَريبٍ قُلْ مَتاعُ الدُّنْيا قَليلٌ وَ الآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقى وَ لا تُظْلَمُونَ فَتيلاً. (نساء: ٧٧)

این آیه در باره عبد الرحمن بن عوف زهـری و مقـداد بـن اسـود کنـدی و قدامـة بـن مظعـون جمحی و سعد بن ابی وقاص نـازل شـد کـه از مشـرکین مکـه، پـیش از مهـاجرت آزاری شـدید می‌دیدنـد. آنـان پـیش پیـامبر گرامـی اسـلام شـکایت مـی‌کردنـد و از آن بزرگـوار اجـازه جنـگ می‌خواستند تا انتقام آزارهای مشرکان را بگیرند ولی همین کـه فرمـان جنـگ «بـدر» صـادر شـد،

اجرای این فرمان برای برخی از آنان ناگوار آمد، از اینرو آیه نازل شد. (التفسیر الکبیر، ۱۰، ۱٤۲)

بشر بیشتر از جنگ به آشتی و سازش نیاز دارد تا در امنیت زندگی کند، نژادها و فرهنگ‌ها به یک دیگر نزدیک شوند، جامعه نیروی خود را برای ایجاد، گسترش و ژرفا بخشی به فضایل اخلاقی، آبادانی و توسعه انسانی و مادی مصرف کند نه به اختلاف و جان و نابودی همدیگر. اگر جنگ همیشگی باشد، نظام اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و دینی و اخلاقی مختل می‌شود و هرج و مرج در جامعه حاکم؛ هرج و مرج به سود هیچ گروه و شخص و جامعه‌ی نیست.

فخررازی به دلایل زیر مخاطب را دوچهرگان می‌داند و نه باورمندان: ترس از مردم بیش از خدا، میان دوچهرگان است و نه باورمندان، يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً. (نساء: ۷۷) دوم آنکه اعتراض بر حکم خدا تنها از دو چهرگان بر می‌اید و نه باورمندان، رَبَّنا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتالَ. (نساء: ۷۷) سوم، میل دوچهرگان به دنیا از رستاخیز بیشتر است که پروردگار حقیقت دنیا را باز می‌گوید، قُلْ مَتاعُ الدُّنْيا قَلِيلٌ وَ الآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقى. (نساء: ۷۷)

پاسخ خودش این است که دوست داشتن زندگی و بیزاری از کشته شدن لازمه گریز ناپذیر سرشت انسانی است چه باورمند باشد یا نباشد، پس تمام سه دلیل بر همین معنا حمل می‌شود. پاسخ دوم این است که جمله وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ. نساء: ۷۷، برای دو چهرگان نیست. زیرا آنان به نماز و زکات باور ندارند و اگر خداوند این حکم را برای آنان بفرستد لغویت پیش می‌آید نه اتمام حجت؛ چون خدا می‌داند که آنان در دل منکراند و در زبان و عمل قبول کننده. (التفسیر الکبیر، ۱۰، ۱٤٤)

۱۸/ حرمت جنگ هنگام برتری مسلمانان

گذشت از بدی دشمن در حال برتری و سلط بر او، مردانگی و دلسوزی و نیکی از توانا بر ناتوان، از پولدار بر تهی دست، از مسلط بر زیردست و از بالا به پایین مفهوم جذاب، واقعی و زیبا، وجدانی، عقلی و عاطفی و اخلاقی خود را نشان می‌دهد نه پیش نهاد صلح از ناتوان بر توانا از زیر دست بر بالادست و از مجبور و محاصره شده بر محاصره کننده.

اسلام دین هماهنگ با وجدان، خرد، اندیشه، اخلاق و عاطفه و نوع دوستی بشر با پذیرش کرامت ذاتی انسان، هنگام تسلط و برتری همه جانبه یافتن بر دشمن به پیروان خود دستور می‌دهد: با کافران که در محاصره شما قرار گرفته، پیش نهاد صلح دهید تا اسلام قلب آنان را تسخیر کند و با دیدن آموزه‌های برین اخلاقی اسلام به این آیین بگرایند. زورگویی، ستم، آتش سوزی، چپاول، خون ریزی، توهین، تحقیر، اهانت، لدوکوب، هنگام قدرت از هرکس و ناکس بر می‌اید، اما گذشت و دلسوزی و مهرورزی هنگام قدرت تنها از پیامبران و پیروان واقعی آنان نشان داده می‌شود وبس.

برای همین پاک پیشوای نخست ما دستور می‌دهد: هرگاه بر دشمن سلطه و توانایی یافتی از وی در گذر، تا شکر این قدرت یافتن بر او را به جای آری.

وَ قَالَ ع إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْراً لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ. (نهج البلاغه، حکمت ۱۱)

ابن ابی الحدید، در شرح این حدیث می‌نگارد: زیباترین کردار توانمند گذشت و زشت ترین کردار وی انتقام است. و کان یقال أحسن أفعال القادر العفو و أقبحها الانتقام. همین طور، پیروزی کریم نادیده گرفتن بدی دشمن و پیروزی پست، شکنجه دشمن است. و کان یقال ظفر الکریم عفو و عفو اللئیم عقوبة. (شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ۱۸، ۱۱۰)

پس مسلمانان! مبادا در برابر دشمن خود را خوار کنید و کافران را به سازش فراخوانید، که شما برترید و بر آنان پیروز خواهید شد، چرا که نصرت خدا با شماست و از پاداش کارهایتان نمی‌کاهد.

فَلا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمالَكُمْ. (محمد: ۳۵)

اگر از کل قرآن کریم، همین یک آیه برای ما باقی مانده بود، برای حقانیت داده‌های وحیانی و درس همه جانبه زندگی فردی و اجتماعی بس بود و نیازی به هیچ مکتب و اندیشه و یافته‌های عقلانی و تجربه انسانی دیگری نداشتیم.

جمله «وَ تَدْعُوا» را مفسران سه گونه معنی کرده اند:

الف – جمله «وَ تَدْعُوا» را عطف بر جمله نخست ندانیم و برپایه ظاهر آیه جمله را مستقل بدانیم. در این صورت معنی این می‌شود: هرگز در برابر کافران سستی نکنید و آنان را به صلح

فراخوانید در حالیکه شما در جایگاه بلند قرار داشته باشید نه جایگاه ضعف.

ب – واو را عطف بر جمله نخست گرفته و در سیاق نفی معنی کرده اند با تقدیر و لا تدعوا؛ یعنی هرگز سستی نکنید و هرگز کافران را به سازش نخوانید.

ج – پس از واو «ان» در تقدیر گرفته تا جمله تدعوا منصوب باشد. یعنی هرگز سستی نکنید و اینکه آنان را به صلح هنگام خواری نخوانید ولی به صلح بخوانید در حالیکه در جایگاه بلندی قرار دارید.

برداشت نخست

نخست پروردگار، مسلمانان را از هرگونه خواری در برابر کافران باز می‌دارد تا عزت نفس و بزرگواری شان را همواره نگه دارند. تهنوا از وهن، دو گونه معنا می‌دهد:

اول: سستی در برابر دشمن و نجنگیدن با آنان. این معنی با ظاهر آیه سازگاری ندارد؛ چون پس از پیش نهاد صلح خداوند سه برتری مهم و امتیاز کلان را برای آنان می‌شمارد: برتری آنان بر کافران، همراهی خداوند با آنان و از بین نرفتن پاداش تمام کردارهای شان. وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمالَكُمْ.

دوم: خواری و کارهای خلاف اخلاق، وجدان، خرد، اندیشه و عاطفه انسانی و جوانمردی. پس این خواری می‌تواند انتقام باشد و می‌تواند چپاول دارایی کافران و می‌تواند اسیر گرفتن زنان و کشتن اسیران و چیزهای دیگر.

معنای دوم با سیاق آیه سازگاری بیشتر دارد و نه معنای اول.

آنگاه به مسلمانان دستور می‌دهد، با کافران سازش کنید و همواره آتش جنگ را نیفروزید؛ چون شما اکنون در جایگاه برتر و بالاتر و قدرتمندی نظامی و سیاسی و اقتصادی بر کافران قرار دارید.

وقتی شما بر کافران سلطه داشتید، هر زمان می‌توانید با آنان جنگ کنید، همه را تار و مار و به زندان بیندازید؛ پس بهتر است مردانگی و گذشت کنید و بر پایه وجدان، خرد، اندیشه، کرامت انسانی، مهرورزی و اخلاق نیک با انسان‌های هم نوع خود رفتار کنید و هرگز هنگام قدرت بر

ناتوانان قدرتمندی خود را نشان ندهید؛ چون آنان در هر حال زیر دست و نظر شماست، نمی‌تواند بر شما پیروز شود به سه دلیل:

یکی آنکه شما اکنون از آنان قدرتمندتر هستید، هرکاری بخواهید می‌توانید در حق آنان انجام دهید: وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ؛

دوم، خدا باشماست و آنان خدارا باور ندارند و به قدرت بی مانند او تکیه نکرده اند: وَ اللَّهُ مَعَكُمْ؛

سوم، وقتی با کافران هنگام قدرت صلح می‌کنید، از پاداش کارهایتان نمی‌کاهد؛ چون خون انسان ریخته نمی‌شود، مردم در امنیت زندگی می‌کنند، منابع هدر نمی‌رود، شهرها ویران نمی‌شود، کافران هم با این جوان مردی به اسلام بیشتر گرایش پیدا می‌کنند. وَ لَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمالَكُمْ.

اشکال: وقتی مسلمانان در جنگ بر کافران مسلط شدند، عقل حکم می‌کند، ریشه شرک و کفر را بکند تا فتنه ای در زمین نماند و دین همگی از خدا شود؛ وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِما يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. (انفال: ۳۹)

پاسخ: با کشتن یک گروه از کافران و مشرکان و منافقان محاصره شده و دربند، زمین همگی در اختیار مسلمانان قرار نمی‌گیرد؛ چون جمعیت کافران و مشرکان و منافقان و سکولارها در دیگر نقطه‌های زمین بیش از مسلمانان اند. دوم، برفرض با زور و خون ریزی جنگندگان کافران و مشرکان را بکشیم، با بی طرفان، زنان، کودکان و بیماران چه کنیم؟ آنان وقتی بزرگ شدند، این کینه در دل شان می‌ماند و روزی انتقام خود را خواهند گرفت. سوم، اسلام تنها سلطه بر ظاهر را نمی خواهد، هدفش دگرگونی عقیده بد و رذایل اخلاقی از درون است و درون با سلطه بر بیرون دگرگون نمی‌شود که مانند آتش زیر خاکستر پنهان می‌ماند. چهارم، گذشت هنگام پیروزی و سلطه بر زیر دست، وجدان، خرد و عاطفه و اندیشه و اخلاق بشر را بر می‌انگیزاند و انسان را از درون دگرگون می‌کند، همان هدف اصلی پیامبر ص. قال: [أتيتك يا محمّد بمكارم الأخلاق: أن تصل من قطعك، و تعطي من حرمك، و تعفو عمّن ظلمك]. و عن أبي هريرة رضي اللّه عنه قال: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلّم: [بعثت لأتمّم مكارم الأخلاق، أدّبني ربي فأحسن تأديبي] (التفسير الكبير: تفسير القرآن العظيم (الطبرانی)، ٦، ٣٢١)

برداشت دوم

طبری، معنای ظاهر آیه را همانگونه که آمده می‌اورد بدونه کم و زیاد. در جمله نخست می‌گوید: سستی نکنید و در جمله دوم، کافران را به سازش و آرامش فراخوانید چون در جایگاه برتری قرار دارید و بر کافران مسلط هستید. لا تضعفوا عنهم و تدعوهم إلى الصلح و المسالمة، و أنتم القاهرون لهم و العالون عليهم. ایشان این آیه را با آیه‌های قتال و جهاد نسخ شده می‌داند و زمان این سازش را میان پیامبر ص و مشرکان پیش از جنگ. (جامع البیان فی تفسیر القرآن، ٢٦، ٤٠)

طبری در اینکه آیه را برپایه ظاهر معنی کرده و بدون تقدیر، جای تقدیر دارد اما با آنکه تاریخ نگار هم هست، فراموش کرده که پیامبر ص در آغاز رسالت نسبت به مشرکان از جایگاه بلند نظامی و قدرت و سلطه برخوردار نبود. پس این آیه نسخ نشده و ظاهرش هم هنگام قدرتمندی اسلام را به نمایش می‌گذارد، نه هنگام ضعف مسلمانان را.

طبرانی هم مانند طبری آیه را با همان ظاهر معنی می‌کند بدون تقدیر: أي لا تعطفوا عن قتال الكفّار و تدعوهم إلى الصّلح (وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ) بما وعدكم اللّه من النصر في الدّنيا و الثواب و الكرامة في الأخرى. (التفسير الكبير: تفسير القرآن العظيم (الطبرانی)، ٦، ٤٣)

قرطبی هم جمله تدعوا را همان صلح می‌گیرد ولی نسخ آیه را اختلافی می‌داند. از برخی ناسخ را این آیه می‌داند: وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها. (أنفال: ٦١) از برخی هم آیه را بدون ناسخ و در جای خود محکم می‌شمارد و زمان نزول را دو وقت گونه گون می‌شمارد. (الجامع لأحكام القرآن، ١٦، ٢٥٦)

شیبانی هم جمله را برهمان معنی ظاهر تفسیر می‌کند. (نهج البیان عن کشف معانی القرآن، ٥، ٣٠)

برداشت سوم

ابن عاشور، جمله «وَ تَدْعُوا» را عطف بر جمله نخست می‌داند و معمول حرف نهی و عطف

خاص بر عام؛ چون فراخوانی کافران به سازش با قدرت به مصلحت مسلمانان نیست. آنگاه وی این آیه را با سازش اجازه داده شده در تضاد نمی‌داند: وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها. (الأنفال: ٦١) زیرا این سازش را دشمن خواسته نه مسلمانان، پس آیه مورد بحث با آیه انفال نسخ نشده و آیه مورد بحث هم انفال را نسخ نکرده است، هر کدام در جایگاه خود مفهوم پیدا می‌کند. اگر مسلمانان در حال نیرومندی بود باید صلح کنند و اگر در حال سستی بود و صلح آنان را خوار می‌کرد نباید قبول کنند. پیامبر هم سازش کرد در حدیبیه برای مصلحت و همین طور مسلمانان در افریقا و فرمانده ابی بکر در دمشق و فرماندهان عمر در عراق؛ آنان می‌دانستند صلاح مسلمانان در چیست. (التحریر و التنویر، ٢٦، ١١٠)

ج - جنگ‌های دفاعی

۱/ جنگ با آغازگران جنگ

پروردگار به مسلمانان دستور می‌دهد با کافران، مشرکان و منافقان کارزار کنند تا فتنه ای نباشد و دین همه اش برای خدا باشد؛ پس اگر باز ایستید بدانید به درستی که خدا به آنچه می کنید بینا است.

وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِما يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. (انفال: ٣٩)

طبری، این جنگ را برای باورمندان دفاعی می‌داند. چون اگر مشرکان و کافران برای جنگ با پیغمبر ص و باورمندان آماده شدند، آنان هم برپایه سنت دفاع از خود در برابر آنان بایستند مانند جنگ روز بدر تا شرک و بلا از روی زمین و بندگان خدا برچیده شود. (جامع البیان فی تفسیر القرآن، ٩، ١٦٢)

ابن عاشور هم به نقل از تاریخ نگاران اهل سنت، مفهوم این آیه را دفاعی می‌داند؛ چون قتال مسلمانان با مشرکان در آغاز به شکل دفاعی بود. نخست مشرکان ناتوانان مسلمان را آزار می‌داد و بر آنان سخت می‌گرفت تا جایی که می‌توانستند. (التحریر و التنویر، ٩، ٩٩)

برداشت طبری و ابن عاشور و دیگر مفسران از این آیه به جنگ دفاعی و نه جنگ تهاجمی‌به

چند دلیل از برداشت جهاد ابتدایی برتری دارد:

اول: واژه قاتلو فعل امر از باب مفاعله – مقاتله گرفته شده به معنای جنگیدن با کسی که اکنون با شما می جنگد نه آنکه او در آرامش به زندگی خود مشغول باشد و تو بخواهی بر او یـورش بـری و آتش جنگ را بر جان و خانمان و سرزمین و زندگی او بریزی و همه چیز را بسوزانی.

دوم: ناسازگاری جنگ یورشی با اصل مصئونیت خون، کرامت ذاتـی بشـر، آزادی و خواسـت متقابل به دستور شارع. پس هر کس انسانی را بکشد چه کافر یا مشرک یـا منـافق یـا سـکولار یـا دیندار، غیر از قصاص و یا فساد کنندگان روی زمین، چنان است که همه مردم را کشته باشد و هـر کس انسانی را از مرگ برهاند گویی تمام مردمان را زندگی بخشیده است. مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْـسٍ أَوْ فَسادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً وَ مَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً. (مائده: ۳۲)

سوم: همسو با مفهوم آیه‌های جنگ‌های هیجده گانه حرام.

چهارم: هماهنگ با مذاق شریعت سمحه و سهلا. يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْـرَ. (بقره: ۱۸۵)

مراغی و طنطاوی و زحیلی، افزون بر شرک، بلا، آشـوب، بریـدن درختـان، ترسـیدن از دیـن، ویران کردن زمین، مجبور کردن دیگران را بر پذیرش عقیده، نمونه دیگر از فتنه می‌دانند تا مـردم در انتخاب و پذیرش باورهای خود آزاد باشند و هیچ کس دیگری را بـر تـرک اندیشـه و عقیـده فشـار ندهد و شکنجه نکند. چنانکه آیه ی «لا إِكْراهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» هم این مفهـوم را کامل تقویت می‌کند. پس مسلمانان برای آزادی عقیده جنگیدند تا دیگران عقیده خـود را بـر آنـان تحمیل نکند. (تفسـیر المراغـی، ۹، ۲۰۸؛ التفسـیر الوسـیط للقـرآن الکـریم، ٦، ۹۷؛ التفسـیر الوسیط، ۱، ۸۰۰)

شعراوی، فتنه را خبر دادن از بیرون تفسیر می‌کند. خبر دادن در ذات خود بد نیست ولی نتیجه اش گاه بد می‌شود و گاه خوب. (تفسیر الشعراوی، ۸، ٤٧٠٢)

آیه ای زیر، افزون بر فعل امر از باب مقاتله، برای تأکید از جانب مقابل و جنگ کننده هم نـام برده و صریح دستور داده که در راه خدا جنگ کنید با آنان که در برابر شما هـم اکنـون کـارزار مـی کنند و از حد در مگذرید بدرستی که خدا دوست ندارد از حدّ گذرندگانرا.

وَ قاتِلُوا في سَبيلِ اللَّهِ الَّذينَ يُقاتِلُونَكُمْ وَ لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدينَ. (بقره: ۱۹۰)

فخررازی از ربیع و زید نقل می‌کند: این آیه نخستین آیه ای بود که در باره جنگ نازل شد. وقتی نازل شد، پیامبر ص هرکس با او می جنگید، در برابرش جنگ می‌کرد و هر کس دست از جنگ می‌کشید او هم جنگ نمی‌کرد. فلما نزلت کان رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلّم یقاتل من قاتل، و یکف عن قتال من ترکه. (التفسیر الکبیر، ۵، ۲۸۷)

۲/ جنگ با ستمگران

باز ستاندن حق از دست رفته ستمدیده از ستمگر، جنگ مشروع دیگری است که پروردگار به ستم دیدگان دستور می‌دهد. بدون شک، به کسانی که پیکار بر آنان تحمیل گردیده، رخصتِ کارزار داده شده، چرا که بدانان ستم رفته، و خدا بر یاریشان تواناست بی‌تردید. أُذِنَ لِلَّذينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلى نَصْرِهِمْ لَقَديرٌ. (حج: ۳۹)

فخررازی، دلیل جنگ با ستمگران را حال ستمدیدگان از یاران فرستاده خدا ص می‌داند که مشرکان مکه آنان را هرگونه آزار سخت می‌داد. آزار دیدگان نزد پیامبر می‌امدند و از زدن و شکنجه مشرکان می‌گفتند. فرستاده خدا به آنان می‌گفت: شکیبایی کنید، تا کنون خداوند به من دستور جنگ نداده است. تا وقتی آنان از مکه کوچیدند، این آیه برای شان نازل شد. این نخستین آیه ای است که در باره جنگ نازل شده پس از هفتاد آیه که مسلمانان را از جنگ باز می‌دارد. (التفسیر الکبیر، ۲۳، ۲۲۹)

اگر اشکال گرد: در برابر ستمگران باید شکیبایی کرد و نه جنگ، باید پاسخ را از قرآن کریم گرفت: وَ جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُها فَمَنْ عَفا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لا يُحِبُّ الظَّالِمينَ. (شوری: ٤٠)

زمخشری پاسخ می‌دهد که: خداوند دفاع و انتقام مظلوم را از ظالم سیه نامیده و هر دو عمل را بد؛ چون با هر کس رفتار ظالمانه شود ناراحتش می‌کند، ظالم با ظلم خود مظلوم را ناراحت می‌کند و مظلوم هم با انتقام خود ظالم را. پس در آیه شریفه حقیقت معنای کلمه اداه شده است. البته به میزان ظلم ظالم مظلوم بر آنان ستم روا دارد نه بیشتر و گرنه عمل زشت و ناپسندی خواهد

بود. (الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ٤، ٢٢٩)

جنگ با ستمگران هم جهاد ابتدایی نیست؛ چون ستمگران پیش از ما یورش را آغاز کرده و به ما زخم‌های گوناگون رسانده و ستم کرده: ستم اقتصادی، فرهنگی، دینی، مذهبی، سیاسی، اجتماعی، هنری، روانی، علمی و دیگر ستم‌ها. برای همین جنگ ما دفع شر و فساد ستمگران است؛ چه این ستمگر کافر باشد یا مسلمان وطندار باشد یا بیگانه.

۳/ جنگ برای رهایی مستضعفان

هر جا بی نوا و تهیدستی بود که زورگویان و غاصبان حق آنان را تلف می‌کرد، واجب است از آنان دفاع شود و حق شان بازستانده. برای همین پروردگار به شکل پرسشی حکم جهاد دفاعی از حقوق اولیه این گونه افراد را چنین بیان می‌کند:

چرا شما در راهِ خدا و در راه (رهایی) مردان و زنان و کودکانی که ناتوان شده‌اند پیکار نمی‌کنید؟ همانان که می‌گویند: پروردگارا، ما را از این سرزمین که مردمش ستمگرند رهایی بخش، و ما را از سوی خود سرپرست و یاوری عطا فرما. وَ ما لَكُمْ لا تُقاتِلُونَ في سَبيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ الَّذينَ يَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُها وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ نَصيراً. (نساء: ۷۵)

ساخت آیه گذشته امری بود و این آیه پرسشی تا نیروهای درونی انسان را بر انگیزاند و آنان با فعال وجدان، خرد، اندیشه، عاطفه و اراده و تخیل، خود به پاسخ واقعی برسند و هرگز جنگ در راه خدا و رهایی مستضعفان را فراموش نکنند.

افزون بر قالب پرسشی، التفات بلاغی هم در آیه گنجانده شده برای تنوع عبارت پردازی، اهمیت مطلب و احساس نزدیکی با بندگان رزمنده برای رهایی مستضعفان و دوست داشتن مستضعفان.

در پیوند حکم جنگ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ با في سَبيلِ اللَّهِ، تردیدی نیست اما چیستی پیوند را فخررازی دو گونه نشان می‌دهد: اول واو عطف بر سبیل باشد؛ همانگونه که در چهارچوبه راه خدا جنگ می‌کنید در همان چهارچوبه برای رهایی مستضعفان هم جنگ کنید؛ هر کدام یک

عنوان مستقل دارند ولی چهارچوبه مبارزه تفاوت ندارد. دوم عطف بر اسم الله؛ پس همانگونه که جنگ شما برای خدا رنگ خدایی دارد، جنگ برای رهایی مستضعفان نیز همان رنگ را دارد بدون کاهش و افزایش. هم عنوان یکی باشد و هم چهارچوبه. (التفسیر الکبیر، ۱۰، ۱٤۱)

استضعاف، به ناتوانی کشاندن مردم را از بیرون گویند برخلاف میل شان؛ ناتوانی فکری، علمی، اخلاقی، اقتصادی، اجتماعی، نظامی و سیاسی. چون خود انسان کمال طلب است و هرگز پی ناتوانی نمی‌رود مگر آنکه ذهن و اندیشه او را از بیرون جامعه و حاکمان خودکامه یا نظام فاشیستی و استبدادی شستشو دهند و نیروهای درونی شان را به کژراهه برند تا خودشان ناتوانی را بپذیرند و بدان پایبند باشند و گاه هم بدان افتخار کنند.

فخررازی و دیگران مستضعفان را مسلمانان مکه شمرده‌اند که با شأن نزول و مخاطب اولیه سازگار است ولی در همان مخاطب انحصار ندارد مانند دیگر آیات قرآن کریم. پس هر ملت و گروه و مردمی‌که با استثمار و استعمار و خودکامگی به ناتوانی کشانده و نگهداشته شوند، بر رزمندگان اسلام و آزادگان جهان واجب است آنان را از این ناتوانی با هر امکانات و ابزارهایی دم دستی بیرون آورند در صورتی که خود ناتوانان در خواست کمک کنند. اگر در خواست نکردند باید خود آزادگان جهان به سراغ شان بروند و آنان را بیدار کنند از باب امر به معروف و نهی از منکر تا ریشه ستمگری از بیخ کنده شود و ستمدیده در جهان وجود نداشته باشد و کرامت ذاتی انسان حفظ گردد. (التفسیر الکبیر، ۱۰، ۱٤۱)

۴/ جنگ با پیمان شکنان

جنگ با این گروه، در حال جنگیدن هم مشروعیت دارد هم مقبولیت؛ چون پیمان شکنان هم ارزش‌های اخلاقی را زیر پا گذاشته اند و هم قانون سازش میان جنگ گذشته و آینده را. برای همین پروردگار از مسلمانان می پرسد:

چرا باگروهی که سوگندهایشان را شکستند و بر آن شدند که پیامبر را بیرون رانند پیکار نمی‌کنید؟ با اینکه اینان بودند که نخستین بار آغازگر بودند، آیا از آنان می‌ترسید؟ با اینکه سزاوارتر است از خدا بترسید اگر باورمندید.

أَ لا تُقاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْراجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَؤُكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. (توبه: ۱۳)

آلوسی، مانع کشتن کافران در تفسیر این آیه دو چیز می‌داند: یکی پیمان که آنان شکستند و دوم، ایمان که ندارند و بر خود حرام کردند. البته جنگ با آنان تنها به دلیل پیمان شکنی است نه ایمان داشتن. (روح المعاني، ٥، ٢٥٤)

۵/ جنگ برای پس گرفتن سرزمین

قرآن حکیم دستور می‌دهد: بکشید ایشان را هر جا که بیابید آنان را و بیرون کنید آن‌ها را از آنجا که بیرون کردند شما را و فتنه سخت تر است از کشتن.

وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ. (بقره: ۱۹۱)

این جنگ هم جهاد ابتدایی به شمار نمی‌رود که جهاد دفاعی است؛ چون کافران مکه آغازگر جنگ و شکنجه و آزار بودند نه مسلمانان. مشرکان پس از آزار فراوان مسلمانان را از مکه بیرون کردند و سرزمین شان را با زور گرفتند. (التفسیر الکبیر: تفسیر القرآن العظیم (الطبرانی)، ۱، ۳۳۰)

۶/ ادامه جنگ با حربی‌ها

آیه «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» یا آیه سیف، با آمدن «فا» جهاد ابتدایی را نمی‌رساند که جهاد دفاعی را پس از پایان مهلت ماه‌های حرام می‌رساند، بنگرید به ما قبل آیه: «فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ.» پس معنای «فا» در «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ» را می‌توان تعقیب گرفت و می‌توان سببیت؛ هر دو رواست: اگر تعقیب باشد، این جنگ کنونی در ادامه جنگ گذشته و پیوسته با آن واقع شده با یک گسست چهارماه حرام در میان. اگر «فا» را سببیت گرفتیم، دلیل جنگ کنونی، پایان یافتن ماه‌های حرام است؛ چون پیش از ماه‌های حرام جنگ بین مسلمانان و کافران جریان داشته ولی بدلیل ماه‌های حرام آتش بس صورت گرفته است. پس سبب جنگ به شکل طبیعی پایان ماه‌های حرام بوده که جنگ گذشته را به جنگ کنونی پیوند داده است.

فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تابُوا وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (توبه: ۵)

در ماه‌های حرام با کافران و مشرکان و منافقان نباید جنگید. چون ماه‌های حرام سپری شد، مشرکان محارب را هرجا یافتید بکشید، و به اسارت گیرید و در حصار آرید، و در هر کمینگاهی در کمینشان باشید؛ پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند آزادشان بگذارید، که آمرزگاری مهربان است خداوند.

الف و لام «الاشهر» عهد است برای همان کافران پیمان شکن و نه تمام کافران در حال صلح و دادوستد با مسلمانان و همین طور کافران ذمی.

معنای «فا» در «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ» مانند «فا» در «فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً» آیه ای زیر است چه به معنای تعقیب باشد یا سببیت.

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ. (حج: ٦٣)

آیا نیندیشیده‌ای که خدا از آسمان آبی فرستاد، و زمین بدان/ در عقب باران، سرسبزی یافت، بی‌گمان باریك بینی آگاه است خداوند.

ابن کثیر همین معنا را از آیه برداشت می‌کند: در ماه‌های حرام چهارگانه جنگ ما با کافران حرام بود ولی پس از پایان ماه‌های حرام، به همان جریان جنگ‌های گذشته بر می‌گردیم. (تفسیر القرآن العظیم، ٤، ٩٨)

برخلاف ظاهر و تفسیرهای مفسران، برخی این آیه را ناسخ تمام ۱۱۳ یا ۱۲٤ آیه ی دیگر در روابط نیک و انسانی با کافران و مشرکان می‌دانند، از این رو، می‌طلبد دیدگاه‌های مفسران پیرامون آن بررسی گردد.

۲/ ۵/ تحلیل ناسخ و منسوخ آیه سیف

ناسخ بودن آیه ای سیف میان مفسران اجماعی نیست؛ چون ضحاک و سدی و عطاء خود همین آیه سیف را «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ» با آیه فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِداءً. (محمد: ٤) نسخ شده می‌دانند. همین طور، قتاده نیز آیه سیف را با همین آیه منسوخ شده به شمار می‌اورد. (الکشف و

البیان (تفسیر ثعلبی)، ۵، ۱۲)

نحاس آیه شش، توبه را ناسخ حکم برخی منسوخ آیه‌های سیف می‌داند، پس آیه ای سیف نمی‌تواند تمام صد و سیزده آیه مربوط با کافران را نسخ کند. وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ. (کتاب الناسخ و المنسوخ فی القرآن الکریم، ۲۷٤)

ابن عطیه، به نقل از قاضی، مفهوم آیه را جنگ با کافران حربی می‌داند که برای جنگ و غارت آمده اند و نه دیگر کافران و اسیران شان. پس اگر کسی کافری را بدون میدان جنگ با مسلمانان بنگرد نمی‌تواند آن را بکشد؛ زیرا حکم آن با آیه‌های دیگر است نه آیه سیف. پس هر آیه ای به جای خود اعتبار و دلالت دارد و نسخ شده با آیه ی دیگری نیست چنانکه ابن زید هر دو گونه آیه را در جای صحیح می‌داند. (المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ۳، ۸)

میبدی می‌نگارد: علما را در نسخ این آیه سه قول است: به یك قول منسوخ است به آن آیت که خدای گفت: فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِداءً و لا یحلّ قتل اسیر صبرا. به یك قول منسوخ نیست، بل که ناسخ است این آیت را که گفت: فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِداءً. قول سوم آنست که هر دو آیت محکم‌اند، همان که گفت: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ، و همان که فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِداءً. (کشف الاسرار و عدة الابرار، ٤، ۹۳)

ابن جوزی، قول سوم را از جابر بن زید و بیشتر فقیهان بویژه امام احمد حنبل می پذیرد. (زاد المسیر فی علم التفسیر، ۲، ۲۳۷) زمخشری هم حکم سوم را درجای خودش برای هر زمان و مکان تا قیامت سرجای خود و صحیح می‌داند و منسوخ آیه سیف نمی‌شمارد. (الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ۲، ۲٤۸.) قرطبی هم قول سوم را از میان قول‌های سه گاهه بر می‌گزیند. (الجامع لأحکام القرآن، ۸، ۷۳)

ابو السعود، مراد از مشرکان را همان پیمان شکنان می‌داند نه تمام آنان؛ به دلیل مفهوم و صریح دلالت نص. آنگاه حمل مفهوم آیه جنگ با مشرکان را در هر سال ناسازگار با نظم و سیاق می‌شمارد. (ارشاد العقل السلیم الی مزایا القرآن الکریم، ٤، ٤۳)

بغوی هم در یک نظر، مفهوم آیه را جنگ با کافران در دفاع از وارد شدن به مکه و تصرف سرزمین‌های اسلامی می‌داند. (تفسیر البغوی، ۲، ۳۱۸)

عبد الجواد، به نقل از ابن عربی در ناسخ و منسوخ، ص: ۱۹۰، با آیه سیف باید صد و بیست و چهار آیه از قرآن نسخ شده باشد. پس هرچه آشتی، مهرورزی، گذشت، چشم پوشی، واگذاری، روی گردانی در قرآن آمده همه از قرآن نسخ شده باشد. لازمه اش این است که مسلمانان همواره در هر شرایطی با کل دنیا در جنگ باشند تا اسلام را در آن سرزمین‌ها وارد کنند و این معنی از ذات، روح و مطلق دین دور دور است.

با آمدن آیه سیف ما باید با تمام مردم جهان به جای نیک گفتاری، زشت و بد و خشن سخن بگوییم؛ چون حکم نیک سخن گفتن با آیه سیف نسخ شده است. وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً. (بقره: ۸۳)

همین طور باید به هر جا و در هر شرایط و هر چیز تجاوز کنیم؛ چون آیه منع تجاوز نسخ شده و خدا هم تجاوزگران را دوست دارد!؟ (بقره: ۱۹۰)

هر کافری کنار مسجد الحرام آمد، باید او را بکشیم؛ چون حکم نکشتن در کنار مسجد و مکان‌های مقدس و نمادهای اسلامی‌نسخ شده با آیه سیف. (بقره: ۱۹۱)

باید مردم را با سرنیزه و خلاف میل شان وارد دین کنیم؛ چون حکم آزادی در دین با آیه سیف نسخ شده. (بقره ١٥٦)

باید پیامبر تبلیغ و پیام رسانی را رها کند فقط شب و روز خون بریزد؛ چون حکم آیه تبلیغ با آیه سیف نسخ شده. (مائده: ۹۹)

باید پیامبر تمام کارهای ما را به دوش گیرد وخود ما هیچ نقشی نداشته باشیم؛ چون حکم آزادی ما نسخ شده با آیه سیف. (انعام: ٦٦)

باید تمام سران مشرک و کافر و منافق را شب و روز دشنام دهیم. اگر آنان هم خدا و پیامبر را دشنام داد، بگذار دشنام دهند؛ چون با آیه سیف این حکم دشنام ندادن نسخ شده. (انعام: ۱۰۸)

باید به هیچ کافری در هیچ شرایطی مهلت نداد، حتا پیرمرد و پیرزن و کودک و نابینا؛ چون با آیه سیف نسخ شده حکم نیک مهلت دادن. (اعراف: ۱۸۳)

هرگز از هیچ جاهلی روی نگردانیم اگر او یک سخن زشت زد ما ده تا و صدتا زشت بگوییم؛ چون حکم روی گردانی از جاهل با آیه سیف نسخ شده. (اعراف: ۱۹۹)

باید مردم را برخلاف میل، اراده و خواست شان به داده‌های دینی اجبار کرد؛ چون حکم عدم

کراهت مردم با آیه سیف نسخ شده. (یونس: ۹۹)

باید پذیرفت که هرکس ایمان می‌اورد برای خدا و خودش نیست برای ماست؛ چون حکم هدایت درونی از جانب خدا با آیه سیف نسخ شده. (یونس: ۱۰۸)

باید تمام حصرهای تبلیغی و تبشیری پیامبر ص را از کل قرآن حذف کرد؛ چون اصل برآیه سیف است و پیش از خود هرچه راجع به کافران در انذار و تبشیر آمده نسخ شده است. (هود: ۱۲)

هرگز کار پیامبر ص، پس از آمدن آیه سیف پیام رسانی نیست و همین طور کل مسلمانان حق ندارند از دین خود تبلیغ کنند، فقط باید شب و روز خون بریزند؛ چون حکم تبلیغ با آیه سیف نسخ شده. (هود: ۲۰)

پس از آیه سیف ما حق نداریم با مردم مهرورزی کنیم؛ چون با آیه سیف نسخ شده. (حجر: ۸۵)

امروز هیچ مسلمانی حق ندارد کافران را با حکمت، پند و مجادله به اسلام دعوت کند؛ چون پس از آمدن آیه سیف تمام حکم گفتاری و رفتاری آیه‌های مربوط به کافران نسخ شده است. (مومنون: ۹۶)

دیگر هیچ کس حق ندارد با کافران صلح کند؛ چون آیه سیف حکم صلح را نسخ کرده. (شوری: ٤٠)

ما حق نداریم سخن علمی، استوار و منطقی با کافران بگوییم؛ چون با آیه سیف سخن علمی و منطقی گفتن نسخ شده. (احزاب: ۷۰)

امروز هر کافری را هرجا پیدا کردیم بکشیم چه با ما سر جنگ داشته باشد یا نداشته باشد چه ما را از خانه مان بیرون کرده باشد چه نکرده باشد؛ چون حکم این آیه‌ها با آیه سیف نسخ شده. (ممتحنه: ۸)

ما امروز نمی‌توانیم در هیچ شرایطی پیش نهاد صلح کافران را بپذیریم؛ چون با آیه سیف، حکم صلح با کافران نسخ شده. وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّميعُ الْعَليم. (انفال: ٦١)

پیامبر بر همه کارهای شخصی ما سیطره دارد و ما هیچ اراده ای از خود نداریم؛ چون با آیه سیف نسخ شده. (غاشیه: ۲۲)

مسلمانان به پیروی از پیامبر ص، در برابر کافران حتا برای خدا هم هیچ گونه شکیبایی نکنند؛ چون شکیبایی با کافران نسخ شده. (نحل: ۱۲۷)

بدون شک، این آیه در سال نهم هجرت نازل شده و شرایط خاص آن زمان مسلمانان را با کافران به تصویر می‌کشد؛ چون همان وقت جنگ شدید بود. در همان زمان پیامبر با عرب‌ها پیمان‌هایی بست برخی مدت دار و برخی بدون مدت. پس آیه سیف پیوند آن روز مسلمانان را در زمان خاص بیان می‌کند تا کافران را از پیش رَوی باز دارند. بنابراین آیه سیف نمی خواهد، آیه‌های دیگر اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و نظامی‌کل قرآن را نسخ کند؛ اخلاقیاتی که در دین همواره ثابت است. (الدین و التدین، ۱۱۲ و ۱۱۳)

همین اشکال سبب شده تا برخی سلفی‌ها آیه سیف را در باب ناسخ و منسوخ قرار ندهند بلکه آیه‌های صلح و گذشت و مهرورزی با کافران را با دستور پیامبر به جنگ نسخ شده بدانند. (ناسخ و منسوخ ابن عربی، ۱۹۱ و ۱۹۲)

بدون شک، این چاره جویی از ریشه ساقط است؛ چون قرآن را هرگز سنت نمی‌تواند نسخ کند؛ آنچه پیامبر ص دستور دهد، سنت است. هیچ مسلمانی عقیده ندارد که پیامبر قرآن را نسخ کند؛ چون پیامبر هرگز پیمان، دستور، امر و نهی و فتوا و گفتارهایش بیرون از وحی نبوده و نیست. پس سنت ناسخ قرآن نیست.

بلی، ناسخ بودن آیه سیف در سال نهم هجرت هیچ مشکلی ندارد که رابطه مسلمانان با کافران را باز می‌گوید و نه بیشتر؛ پس حکم آیه سیف ظرف محدود است و نه مطلق. برای همین، آیه‌های اخلاقی متعلق به تمام دین و متعلق با حالت‌های خاص و شرایط ویژه نمی‌توانند با آیه سیف نسخ شوند. آیه‌های سیاسی و صلح و گذشت با کافران همگی در جای خود متعبر و نافذاند.

اگر قایل به نسخ کل آیه‌های مرتبط با کافران و مشرکان با آیه سیف شویم باید وضعیت سال نهم هجری مسلمانان را به تمام وضعیت آنان سرایت دهیم و این با روح کلی دین و داده‌های قرآنی و سیرتاریخی و خردمندی سازگاری ندارد.

پس یک نص ناظر به واقعه خاص اجتماعی و نظامی‌نمی‌تواند تمام واقعه‌های گوناگون و

رخدادهای اجتماعی، نظامی و سیاسی و احکام فراوان اخلاقی و سیاسی و نظامی‌را دگرگون کند. هیچ عقل تاریخی این رویداد را نمی‌تواند بپذیرد. (الدین و التدین، ۱۱۳ و ۱۱٦)

به باور ابوزید، نسخ حکم یا نسخ حکم و تلاوت با نزول آیات ثابت از لوح محفوظ و سپس نسخ و حذف آن‌ها با ابدیت و ازلیت قرآن منافات دارد. باید آیه‌های مربوط به لوح محفوظ را به گونه‌ای غیر ظاهری و غیر لفظی بفهمیم. مفسران گذشته نمی‌توانند هم به نسخ تلاوت معتقد باشند هم به وجود لوح محفوظ و ازلیت آن.

حال اگر بر این مجموعه روایات فراوانی را بیفزاییم که می‌گویند بخش‌های از قرآن هنگام گردآوری افتاده و از یاد و خاطره مسلمانان رفته، آنگاه دشواری مسأله‌ای که دانشمندان علوم قرآنی در گذشته و نیز محدثان با آن روبرو می‌شدند، صد چندان می‌شود. سیوطی در اتقان، طبرانی در معجم الکبیر و مسلم و بخاری در صحیح خود و حاکم در مستدرک و حسین بن منادی در ناسخ و منسوخ برخی آیه‌های حذف را نگاشته‌اند.

با آن همه روایات فراوان که نشان می‌دهند پیامبر و مسلمانان به نگهداشت و تدوین متن قرآنی اهتمام بلیغ داشتند، آیا می‌توان برپایه ای این نقل‌های صحابه چنین فرض کرد که بخش‌های از قرآن از یاد و خاطره امت اسلامی‌رفته است؟ یا بپذیریم که این روایات همگی کاذب و مجعول اند و هیچ چیزی از قرآن نیفتاده است؟ در صورت می‌توان بدین نکته استناد کرد که بسیاری از مرویات از زبان ابی بن کعب – یکی از احبار یهود – صادر شده است. اما هریک از فرض‌های سه گانه را برگزینیم، در این نکته تردیدی نیست که نمی‌توان تمام این نمونه‌ها را در باب نسخ نه از نظر معنا نه از نظر کارکرد، وارد کرد. (معنای متن، ۲۳٤ تا ۲۳۸).

نتیجه

فقه سیاسی اسلام اصل اولیه را در نگهداشت خون انسان می‌داند و نه خون ریختن؛ چون پروردگار انسان را کرامت ذاتی، آزادی و دارایی حقوق برابر آفریده است. اصل نگهداشت خون انسان بر تمام اصول دیگر تقدم دارد. با هم پیمانان، در ماه‌های حرام، با فعالان فرهنگی، علمی و هنری و اسلام شناسان کافر در سرزمین‌های اسلامی، کنار مسجد الحرام، با هم پیمان هم پیمان مسلمانان، با خسته شدگان از جنگ، با مشرکان و کافران بی طرفان، با صلح خواهان، با رفتن از منطقه جنگی، با مشرکان و کافران مشغول زندگی شخصی، با کافران نیکوکار، متخصص، هنرمند، با آزاررسانان شخصی، مجبورشوندگان، هنگام برتری مسلمانان و امان خواهان، هرگز نمی‌توان جنگید. از آن سو، با آغازگران جنگ، با ستمگران، برای رهایی مستضعفان، با پیمان شکنان، برای پس گرفتن سرزمین و با کافران در حال جنگ باید جنگید. استراتژی جنگ در قرآن تنها بازدارندگی است و نه تهاجمی‌برای گسترش سرزمین و درآمد دارایی و فخرفروشی. هر آیه نخست برپایه ظهور، سپس با نگاه شأن نزول، آنگاه ساختار پیش و پس و در پایان با سنجش کل آیه ای قتال بررسی و تفسیر شده است. برای تعمیق فهم بیشتر آیه‌های می‌توان از تاریخ بهره گرفت که با ساختار کمی‌مقاله حاضر سازگار نبود. همین طور می‌توان هر بخش را یک نوشته علمی جداگانه ساخت. پس قرآن کتاب سازش و آرامش و آسایش دهنده است نه جنگ و خشونت.

کتابنامه

ابن أبی الحدید: عبد الحمید بن هبه الله: ٦٥٦ ق: **شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید**: محقق / مصحح: ابراهیم: محمد ابوالفضل: قم: مکتبة آیة الله المرعشی النجفی: ١٤٠٤ ق: اول.

ابن بابویه، محمد بن علی: **الخصال**: م۳۸۱ ق: محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر: قم: جامعه مدرسین: ١٣٦٢ ش: اول.

ابن جوزی: عبدالرحمن بن علی: **زاد المسیر فی علم التفسیر**: بیروت: دار الکتاب العربی: ١٤٢٢ ق: اول: تحقیق: عبدالرزاق المهدی.

ابن حجرالعسقلاني، أبوالفضل أحمدبن علي بن محمد بن أحمد، **فتح الباري شرح صحیح البخاري**، محقق عبدالعزیز بن عبدالله بن باز و محب الدین خطیب، بیروت: دارالفکر، بی‌تا.

ابن حنبل، احمد، **مسند احمد بن حنبل**، بیروت: دارصادر، بي تا.

ابن عاشور محمد بن طاهر: **التحریر و التنویر**: بیروت: موسسه التاریخ: بی تا: اول.

ابن کثیر، اسماعیل بن عمر: **تفسیر القرآن العظیم**: تحقیق: محمد حسین شمس الدین: بیروت: دار الکتب العلمیة: ١٤١٩ ق: اول.

ابن‌عطیه، عبدالحق بن غالب: **المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز**: محقق: محمد، عبدالسلام عبدالشافی: بیروت: دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علي بیضون: ١٤٢٢ ه. ق: اول.

ابن‌عطیه، عبدالحق بن غالب: **المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز**: محقق: محمد، عبدالسلام عبدالشافی: بیروت: دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علي بیضون: ١٤٢٢ ه. ق: اول.

ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصبهانی: ٤٣٠ ه ق: **حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء**: محقق / مصحح: محمد رضا شفیعی کدکنی: قاهره: دار ام القراء للطباعة و النشر: اول.

أبوالحسین، مسلم بن الحجاج بن مسلم، **الجامع الصحیح المسمی صحیح مسلم**، بیروت: دارالجیل ودارالأفاق الجدیدة، بی‌تا.

ابوالسعود، محمد بن محمد: **ارشاد العقل السلیم الی مزایا القرآن الکریم**: بیروت: دار احیاء التراث العربي: اول.

ابوزید، نصرحامد: **معنای متن**، مرتضی کریمی: تهران: طرح نو: ۱۳۸۹: چهارم.

برقی: احمد بن محمد بن خالد: (وفات: ۲۷٤ ق یا ۲۸۰ ق) **المحاسن**: محقق / مصحح: محدث: جلال الدین: دار الکتب الإسلامیة: قم: ۱۳۷۱ ق: دوم.

بغدادی علاء الدین علی بن محمد: **لباب التأویل فی معانی التنزیل:** تحقیق: محمد علی شاهین: بیروت: دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علي بیضون: ۱٤۱۵ ه. ق: اول.

بغوی حسین بن مسعود: **معالم التنزیل فی تفسیر القرآن:** تحقیق: عبدالرزاق المهدی: داراحیاء التراث العربی: بیروت: ۱٤۲۰ ق: اول.

بیهقی، ابی‌بکر احمد بن الحسین، **السنن الکبری**، بیروت: دارالفکر، بی‌تا.

پیاژه، ژان: **تربیت به کجا ره می‌سپرد؟** ترجمه منصور و دادستان، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.

الترمذی، ابي عیسي محمد بن عیسی، **سنن ترمذی**، تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف، بیروت: دارالفکر، ۱٤۰۳(ه.ق).

ثعلبی، احمد بن محمد: **الکشف و البیان المعروف تفسیر الثعلبي**: ابن عاشور، ابی محمد: بیروت: دار إحیاء التراث العربي: ۱٤۲۲ ه. ق.

الخرکوشی، ابو سعد عبد الملك بن محمد: **تهذیب الاسرار فی أصول التصوف**: محقق / مصحح: امام سید محمد علی: بیروت: دار الکتب العلمیة: ۱٤۲۷ ق: اول.

حسام الدین هندی، **کنزل العمال**، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱٤۰۵ ق.

زحیلی وهبة بن مصطفی: **تفسیر الوسیط**: دار الفکر: دمشق: ۱٤۲۲ ق: اول.

زحیلی، وهبه بن مصطفی: **التفسیر المنیر في العقیدة و الشریعة و المنهج**: سوریه دمشق: دار الفکر: ۱٤۱۱ ه. ق: دوم.

زمخشری جادلله محمود: **الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل**: دار الکتاب العربی: بیروت: ۱٤۰۷ ق: سوم.

سید بن قطب: بن ابراهیم شاذلی: **فی ظلال القرآن**: دارالشروق: بیروت- قاهره: ۱٤۱۲ ق: هفدهم.

شریف الرضی، محمد بن حسین: **نهج البلاغة**(للصبحي صالح): محقق / مصحح: صالح، صبحي: قم: هجرت: بی تا.

شعراوی، محمد متولی: **تفسیر الشعراوی**: بیروت: اخبار الیوم، ادارة الکتب و المکتبات: ۱۹۹۱.

شیبانی، محمد بن حسن: **نهج البیان عن کشف معانی القرآن**: قم: نشر الهادی: ۱٤۱۳ ه. ق: اول.

طباطبایی: سید محمد حسین: **المیزان فی تفسیر القرآن**: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم: قم: ۱٤۱۷ ق: پنجم.

طبرانی، سلیمان بن احمد: **التفسیر الکبیر:** تفسیر القرآن العظیم(الطبرانی): م۳٦۰ ه. ق: اردن اربد: دار الکتاب الثقافی: ۲۰۰۸م: اول.

طبراني، ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب، **المعجم الأوسط**، بی‌جا: دار الحرمین للطباعة والنشر والتوزیع، ۱٤۱۵ق.

طبراني، ابو القاسم سلیمان بن احمد، **المعجم الکبیر:** بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی‌تا. دوم.

طبرسی، فضل بن حسن، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**؛ انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ ش، سوم، تحقیق: محمد جواد بلاغی.

طبری ابو جعفر محمد بن جریر: **جامع البیان فی تفسیر القرآن:** دار المعرفه: بیروت: ۱٤۱۲ ق: اول.

طنطاوی سید محمد: **التفسیر الوسیط للقرآن الکریم:** دار نهضه مصر للطباعه و النشر: قاهره: اول.

فخر رازی: محمد بن عمر: **مفاتیح الغیب:** دار احیاء التراث العربی: بیروت: ۱٤۲۰ ق: چاپ: سوم.

قاسمی، جمال‌الدین: **تفسیر القاسمي المسمی محاسن التأویل:** محقق: عیون سود، محمد باسل: بیروت: دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علي بیضون: ۱٤۱۸ ه. ق: اول.

قرطبی محمد بن احمد: **الجامع لأحکام القرآن:** انتشارات ناصر خسرو: تهران: ۱۳٦٤ ش: اول.

مجلسی، محمد باقر، **بحارالانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار**، بیروت: موسسه الوفاء،۱٤۰۳ ه.ق. دوم.

مراغی احمد بن مصطفی: **تفسیر المراغی:** داراحیاء التراث العربی: بیروت: اول.

مکارم شیرازی، ناصر: **تفسیر نمونه:** ناصر خسرو: دار الکتب الإسلامیة: تهران: ۱۳۷٤ ش: اول.

میبدی: احمد بن محمد: **کشف الأسرار و عدة الأبرار:** انتشارات امیر کبیر: تهران: ۱۳۷۱ ش: پنجم: تحقیق: علی اصغر حکمت.

نحاس، احمد بن محمد: **کتاب الناسخ و المنسوخ فی القرآن الکریم:** ادفوی، محمد بن علی: بیروت: مؤسسة الکتب الثقافیة: بی تا.

نسائی، ابی عبدالرحمن احمد بن شعیب، **سنن النسائی**، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر، ۱۳٤۸ه.ق.

نوری، حسین بن محمد تقی: **مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل:** محقق / مصحح: مؤسسة آل البیت علیهم السلام: قم: مؤسسة آل البیت علیهم السلام: ۱٤۰۸ ق: اول.

الهیثمی، نور الدین علی بن ابی‌بکر، **مجمع الزوائد**، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱٤۷۸ق.

یاسین، عبدالجواد: **الدین و التدین**، المغرب، مرکز ثقافی العربی، ۲۰۱٤، دوم.